

مطالعات بین‌المللی از دهه ۱۹۷۰

به بعد*

جیمز دافرتی و روبرت فالز گراف
ترجمه وحید بزرگی

ادوارد هالت کار چنین می‌گوید:

«هنگامی که ذهن انسان به حوزه‌های جدید می‌پردازد، در ابتدا تأثیر اهداف و تمایلات کاملاً فائق و یا بیشتر از توجه به واقعیات و ابزارهاست.»^۱

این گفته صرفنظر از اعتبارش در مورد تکامل سایر علوم، رشد روابط بین‌الملل را بویژه در دوره شکل‌گیری آن میان دو جنگ جهانی [بخوبی] توصیف می‌کند.^۲ مطالعه روابط بین‌الملل از اوایل قرن بیستم به بعد سه مرحله را پشت سر گذاشته است که می‌توان آنها را مراحل تخیلی یا پندارگرایی*، واقع‌گرایی، رفتارگرایی، و یا به گونه‌ای دیگر هنجاری**، تجربی-هنجاری، و رفتاری-کمی*** نامید.^۳ مطالعه روابط بین‌الملل در پایان دهه ۱۹۶۰ وارد مرحله چهارم خود گشت.^۴ اگر در دهه ۱۹۶۰، به اصطلاح جیمز ن. روزنو «نسل اول دانشمندان روابط بین‌الملل» ساختهای نظری گسترده‌ای به وجود آوردند، «اخیراً مطالعه علمی روابط بین‌الملل روی هم رفته معطوف به مفاهیم و تحقیقات دقیقتری بوده است.» در مطالعات اخیر، محققین نظریه‌ها یا قضایای برگرفته از چارچوبهای نظری گسترده‌تر مرحله قبل را اصلاح و آزمایش نموده‌اند. بنابه نظر روزنو «نسل اول تحلیلگران در پی ایجاد علمی «انقلابی» بوده‌اند، در حالی که اخلاف آنها

• این مقاله ترجمه فصل آخر کتاب زیر است:

Contending Theories of International Relations, a comprehensive survey: James E. Dougherty & Robert L. Pfaltzgraff, Jr.

لازم به توضیح است که متن کامل ترجمه این کتاب آخرین مراحل چاپ را گذرانده و بزودی در دسترس

علاقه‌مندان قرار می‌گیرد.

•• Utopian

••• Normative

•••• Behavioral-quantitative

در جستجوی علمی «متعارف*» اند.^۵ روزنو در جایی دیگر با خوش بینی کمتری اظهار می‌دارد که از دهه ۱۹۶۰ به بعد کمبود بودجه برای طرحهای گسترده، محققین را به تحلیلهای مکرر مسائلی واحد واداشته است. «تا حدودی به عنوان انتقاد از خویش، وی براین باور است:

«تحولات اواخر دهه ۱۹۶۰ هم نشانگر و هم مشوق درک نارسایی الگوهای توانایی، بازی نظری، سیاستگذاری، و نظام‌گرا^۶ در زمینه پرداختن به مسائل سیاست جهانی در دهه ۱۹۷۰ بودند.»^۶

به نظر وی ظاهراً هیچ‌یک از الگوهای موجود فی‌نفسه برای مطالعه روابط بین‌الملل در اواخر قرن بیستم کافی نیستند. سایر ارزیابی‌های مربوط به موقعیت کنونی نظریه و تحقیقات روابط بین‌الملل این چشم‌انداز را منعکس می‌سازد که درک ما از نظام بین‌المللی معاصر بظاهر با تحولات جهان در اواخر قرن بیستم همگام نبوده، چرا که «تکامل نظری این رشته در حال حاضر از تحول روزانه امور بین‌المللی عقب مانده است.»^۷ با این حال، در مرحله چهارم هم اقتباس مفاهیم و روشهای سایر علوم ادامه دارد؛ اگرچه در مورد نتیجه آن اطمینان کمتری نسبت به مرحله گذشته وجود دارد. با وجود آنکه همچنان بر مطالعات تطبیقی در بسیاری از سطوح و واحدهای تحلیلی تأکید می‌شود، اما مجدداً کوشش شده تا شکاف بین نظریه‌های هنجاری و رفتاری-کمی، و شکاف میان نظریه‌پردازی و سیاستگذاری از بین برود.

نقد رفتاری

اگرچه تا دهه ۱۹۵۰ واقع‌گرایی سیاسی عمدتاً جای جهت‌گیری تخیلی-هنجاری گذشته مطالعات روابط بین‌الملل را گرفته و این رشته از مرحله اول تکامل خویش به مرحله دوم وارد شده است، اما نسل جدید محققان هم مانند نسل گذشته از شیوه‌های تحلیلی متداول ناخشنود بودند. طی سه دهه اخیر، بیشتر متون فزاینده روابط بین‌الملل نشانگر ناخشنودی از وضعیت این رشته بوده است.^۸ در مرحله رفتاری-کمی تکامل روابط بین‌الملل، موضوعات انتقادی زیر مطرح بوده‌اند:

۱. دیدگاههای^۹ گذشته تنها ارزش محدودی برای تشخیص و تحلیل مسائل مهم

- Normal
- Systemic
- Approaches

داشته‌اند چرا که ابزارهای سنتی تحقیقات، ابزارهایی خام تلقی می‌شدند. حتی هنگامی که محققین سنتگرا مهمترین مسائل را هم مشخص می‌ساختند، آنها را به‌گونه‌ای ارائه نمی‌دادند که به بررسی منظم و علمی یاری رساند.

۲. نظریه سنتی بر نظامها و الگوهای بین‌المللی مبتنی بود که با نظام بین‌المللی معاصر تفاوت اساسی داشتند. بنابراین نظریه مزبور متضمن مفاهیم مناسبی برای نظریه‌پردازی پیرامون جهان کنونی و یا جهان آتی نمی‌باشد.

۳. از آنجا که قدرت تبیین و پیش‌بینی نظریه‌های روابط بین‌الملل محدود است، محققین یا سیاستگذاران نمی‌توانند با اطمینان زیاد آنها را برای ارزشیابی مسائل کنونی و یا پیش‌بینی مسائل آتی به کار برند. براین اساس است که نظرات محققین و حتی به میزان بیشتری سیاستگذاران به راه‌حلهای عملی مسائل خاص و عاجل معطوف می‌گردند.

۴. فنون روابط بین‌الملل انباشته از فرضیات آزمایش نشده و تلویحی درباره رفتار انسانی و کنش بین‌المللی می‌باشد.

۵. بسیاری از واژه‌های کاملاً رایج روابط بین‌الملل، مانند توازن قدرت و امنیت دسته‌جمعی، و نیز منازعه، همگرایی*، و قدرت، عملاً توسط محققین مختلف و حتی توسط هریک از آنها، به‌صورت گوناگون به کار می‌روند. این نوع کاربرد نه تنها موجب ابهام نظری، بلکه موجب اختلال در ارتباطات درونی این رشته هم می‌گردد^۱.

۶. عدم توافق گسترده در مورد کاربرد واژگان مانع تکامل فنون فزاینده روابط بین‌الملل می‌گردد. از آنجا که حتی محققینی هم که دارای جهت‌گیری رفتاری-کمی بوده‌اند غالباً به مفاهیم، نظریه‌ها، الگوها**، و فرضیه‌های مشابه توجه نکرده و محققین سنتی‌تر هم حوادث را منحصر به فرد دانسته‌اند. جریان ایجاد مجموعه‌ای از تعمیمات در مورد پدیده‌های بین‌المللی همراه با وقفه، و به‌نظر عده‌ای کاملاً کند بوده است.

۷. روشهای کمی و چارچوبهای مفهومی که از سایر علوم اقتباس و یا تعدیل شده‌اند، ابزارهایی اساسی برای نظریه‌پردازی فراهم می‌سازند. گفته می‌شود که ظهور کامپیوتر و تکنولوژی‌های پیشرفته ذخیره‌سازی. بازیابی***، و تحلیل اطلاعات، چشم‌اندازهای آزمایش نظریه را گسترش داده و احیاناً فرصتهای بی‌سابقه‌ای برای

◦ Integration
 ◦◦ Paradigms
 ◦◦◦ Retrieval

تکامل نظریه روابط بین الملل به وجود می آورند. از آنجا که تحقیقات روابط بین الملل - مانند سایر علوم - معمولاً تحت تأثیر شدید محققین جوانتر بوده که به منطق متعارف* اسلاف خویش تن نمی داده اند، به طور دوره ای «اختلاف در اعتبار»** و «شکاف میان نسلها» به وجود آمده است؛ چنانکه از دهه ۱۹۵۰ به بعد این امر به چشم می خورد. تا اواخر دهه ۱۹۷۰، چنین شکافی تا حدودی از این دو اختلاف مایه می گرفت: اختلاف طرفداران نظریه تجربی - تحلیلی با طرفداران نظریه هنجاری، و اختلاف میان کسانی که به فنون کیفی یا کمی تحقیق و تحلیل ارزش بیشتری داده و آنانکه به این فنون بهای کمتری می دادند.

اگرچه نویسندگان سنتی گاه فرضیات خویش را صریحاً ابراز نکرده اند، با این حال «منطق متعارف» روابط بین الملل متضمن مجموعه ای از فرضیات بوده که محققین، بویژه از دهه ۱۹۵۰ به بعد مطرح ساخته و در صدد بررسی منظمتر آنها برآمده اند:

الف) زمانی تصور می رفت که کشورها در امور داخلی خویش از حاکمیت برخوردار بوده و قدرتهای خارجی نمی توانند تأثیر داخلی عمده ای بر آنها داشته باشند. روشن است که چنین الگویی با نظام بین المللی معاصر سازگار نیست و شاید هرگز به مفهوم سازی^{***} دقیقی نینجامد؛ چرا که کشورها هر قدر هم که به لحاظ حقوقی از حاکمیت برخوردار باشند، همواره برخی از مسائل داخلی آنها ناشی از تأثیرات وقایع خارجی بوده است. در واقع از اواخر دهه ۱۹۶۰ به بعد، نویسندگانی در صدد برآمده اند تا «پیوندهای»^{****} نظامهای ملی و بین المللی را بررسی کرده و نظامهای سیاسی «تحت نفوذ»^{*****} را که سیاستهای داخلی آنها تحت تأثیر وقایع خارجی می باشند، مورد مطالعه قرار دهند.^{۱۰}

ب) همانطور که در آغاز این فصل اشاره شد، نارسایی درک ما از نظام بین المللی معاصر، در عین حال که از بی کفایتی الگوها و نظریه های باقیمانده از قبل تأثیر می پذیرد، عمدتاً از تحولات (ساختاری، رویه ای، و ماهوی) عنوان شده نظام

- Conventional Wisdom
- Credibility gaps
- Generation gaps
- Conceptualization
- Linkages
- Penetrated
- Procedural
- Substantive

بین الملل بویژه در نسل گذشته، مایه می‌گیرد.^{۱۱}

نظام بین الملل در اواخر قرن بیستم، برای اولین بار ماهیتی جهانی یافت. چنین تصور می‌رود که مشخصه اصلی این نظام وجود مسائل نظامی، امنیتی و منازعه‌انگیز جدید باشد. در رابطه با بافت شمال-جنوب و روابط کشورهای صنعتی با یکدیگر هم این نظام با مسائل بسیاری روبروست که برخی از آنها اقتصادی و یا سیاسی-اقتصادی‌اند. همچنین بعضی از مسائل هم ماهیتاً فراملی می‌باشند، چنانکه متعاقباً در این فصل بدان اشاره می‌گردد.

گفته می‌شود که نظام بین الملل اواخر قرن بیستم متشکل از پدیده‌های متباینی است که تماماً پیچیدگی کار محققین و سیاستگذاران را افزایش می‌دهند: ناسیونالیزم-انترناسیونالیزم؛ جهانگرایی-منطقه‌گرایی؛ قدرت-رفاه؛ رشد اقتصادی-توزیع [اقتصادی] مداوم؛ وابستگی متقابل-وابستگی؛ همگرایی-عدم همگرایی.

پ) چنین فرض می‌شد که واحدهای تصمیم‌گیری در معرض فشارها و منازعات داخلی پیرامون اهداف، سیاستها، و ماهیت منافع ملی نمی‌باشند. و مطالعه اندکی درباره روند تصمیم‌گیری بر این اساس صورت پذیرفت که در آن الگوهایی به کار رفتند که مبتنی بر عقلانیت بازیگران، مانند الگوهای تصمیم‌گیری بوروکراتیک و مرحله‌ای* نبودند. این دو الگو در دهه ۱۹۷۰ اهمیت فزاینده یافتند.

با این حال، بویژه از جنگ جهانی دوم به بعد فنون مربوط به سیاست خارجی به دو مورد اهمیت برجسته‌ای داده‌اند؛ یکی عوامل داخلی دخیل در روابط خارجی، و دیگری بویژه از دهه ۱۹۶۰ به بعد، انواع مختلف الگوهای تصمیم‌گیری از جمله آن دسته که عوامل بوروکراتیک را دربر می‌گیرند.^{۱۲}

ت) باور سنتی بر این بود که تنها دولتهای ملی**، بازیگران سیاست بین المللی می‌باشند. پیدایش سازمانهای بین المللی در سطوح جهانی و منطقه‌ای، اهمیت فزاینده شرکتیهای چند ملیتی و سایر بازیگران غیر دولتی***، از جمله اهمیت یافتن تروریستها و جنبشهای انقلابی و گسترش روابط فراملی و افکار مبتنی بر وابستگی متقابل مخصوصاً از دهه ۱۹۷۰ به بعد، به روابط بین الملل ابعاد جدیدی بخشیده‌اند که در فنون روابط

• Incremental
 •• Nation-States
 ••• Nonstate

بین الملل منعکس می‌باشد.

ث) زمانی براین اعتقاد بودند که رفتار سیاسی در محیط بین المللی اساساً با رفتار سیاسی در واحدهای ملی تفاوت دارد. بدین دلیل، جدا ساختن مطالعه رفتار سیاسی بین المللی از مطالعه رفتار سیاسی در واحدهای ملی میسر بود. تفکیک رفتار داخلی و بین المللی از یکدیگر اساساً از الگویی ریشه گرفته است که در آن تصمیم‌گیری در صحنه داخلی متمرکز، ولی در صحنه بین المللی غیرمتمرکز بوده است. دولتها در واحدهای ملی از انحصار قوای قهرآمیز برخوردار بوده‌اند در حالی که در نظام بین المللی تصمیم‌گیری و قوای قهرآمیز دچار عدم تمرکز می‌باشند. محققین نه بر تفاوتها بلکه به طور فزاینده بر شباهتهای پویای سیاسی در سطح ملی و بین المللی تأکید ورزیده‌اند. به هر حال تفکیک تمرکز-عدم تمرکز هنوز هم، به طور مجازی، در توصیف روابط بین الملل و مطالعه سایر پدیده‌های سیاسی مناسب به نظر می‌رسد. بویژه از دهه ۱۹۵۰ به بعد توجه محققین به نظامهای سیاسی مناطق کمتر توسعه یافته، به ارزیابی مجدد تفکرات گذشته مبنی بر جدایی و منحصر به فرد بودن جریانات سیاسی بین المللی در مقایسه با جریانات سطوح دیگر کمک کرده است. در این مناطق وفاداری‌های قبیله‌ای غالباً با گروههای نوساز در کشمکش بوده و قدرت سیاسی از تمرکز مؤثری برخوردار نمی‌باشد.

در تحقیقات روابط بین الملل مفاهیم، نظریه‌ها، الگوها، و نمونه‌های فرد اعلای* مختلفی به کار گرفته شده است. به گفته توماس اس. کوهن، یکی از محققین تاریخ علم، مراحل «انقلاب علمی» و «علم متعارف» در علوم طبیعی به طور متناوب صورت پذیرفته‌اند. اساس یک دانش بالنده را مجموعه‌ای از مفاهیم تشکیل داده‌اند. وی انقلابات علمی را «جریاناتی تکاملی و در عین حال غیر بالنده یا ناپیوسته که طی آنها یک الگوی نامناسب جدید کاملاً یا نسبتاً جانشین الگوی قدیمی می‌گردد»، توصیف می‌کند^{۱۳}. به نظر آندریس لیرفادت، الگوی تکامل روابط بین الملل هم‌چنین بوده است^{۱۴}. با آنکه نظریه‌های بسیاری درباره روابط بین الملل از دوران باستان به وجود آمده و «پایه‌ای برای یک سنت مستحکم تحقیق» ایجاد کرده بود، ولی با این حال نمونه فرد اعلای سنتی مبتنی بر مفاهیم حاکمیت کشورها و فقدان اقتدار بین المللی مورد مخالفت قرار گرفت^{۱۵}. انقلاب علمی که در دهه ۱۹۵۰ شروع شد بر شمار بسیاری از

دیدگاهها و روشهای جدید مبتنی بود. مخالفت انقلاب علمی با الگوی سنتی، با ارائه تئز کوهن در مورد ماهیت پژوهش سازگار بود. بدینسان در مرحله کنونی محققین روابط بین الملل در صدد دستیابی به یک «الگوی رفتاری» جدید بوده و بیشتر به ماهیت الگوی مناسب، روشهای مناسب تحقیق، و اندکی هم به گستره و موضوع روابط بین الملل توجه نشان داده اند.

ماهیت تحقیقات کمی-رفتاری

گرایشات اساسی روابط بین الملل را در مرحله رفتاری-کمی آن می توان چنین خلاصه نمود:

۱. اقتباس و تعدیل نظریه ها، قضایا، چارچوبهای مفهومی، روشها، و نظریات سایر علوم بویژه جامعه شناسی، روانشناسی اجتماعی، مدیریت اداری، روانشناسی، انسانشناسی، اقتصاد، و ریاضیات؛
۲. کوشش جهت برقراری ارتباط میان پدیده هایی از سایر علوم و پدیده های ظاهراً مشابه در سطح بین المللی، که در این راستا دو شیوه برای بررسی پدیده های بین المللی به کار می روند که این دو شیوه اساساً مشوق یکدیگرند:
 - الف) بکارگیری چارچوبهای مفهومی، نظریه ها و قضایایی که توسط آنها پدیده های مشابه در سایر علوم مورد بررسی قرار گرفته اند؛
 - ب) تحلیل تطبیقی پدیده هایی چون منازعه، همگرایی، چانه زنی، مذاکره، و بازدارندگی در بافت بین المللی و سایر حوزه ها.
۳. تمرکز بر مسائل واحدهای تحلیل و از جمله کوشش جهت تفکیک مفهومی و روش شناختی واحدهایی چون تصمیم گیرندگان منفرد، واحدهای دخیل در تصمیم گیری، کشور، نظامهای فرعی بین المللی، و نظام بین المللی؛
۴. توجه به مسائل سطح تحلیل، شامل کوششی جهت ایجاد تمایزی روشن میان نظریه کلان و نظریه پردازی به اصطلاح میانبرد، به علاوه تمایل محققین به تمرکز قاطع بر این یا آن سطح نظریه؛
۵. کوششی بیشتر در زمینه مطالعات تطبیقی روابط بین الملل، که این امر اساساً دو جنبه دارد: یکی تحلیل تطبیقی پدیده ها در یک بافت موجود و دیگری مقایسه منظم

جوانب مختلف روابط بین الملل با یکدیگر در یک بافت تاریخی و مقایسه پدیده‌های بین‌المللی معاصر و تاریخی با یکدیگر،

۶. توجه به مسائل گردآوری داده‌ها، بهره‌گیری ماهرانه تراز داده‌های موجود، فراهم ساختن منابع جدید، ساختن آرشیوها یا بانکهای اطلاعاتی که دارای تسهیلاتی برای ذخیره‌سازی و بازیابی داده‌ها جهت استفاده محققین باشند؛

۷. افزایش روشها، و در عین حال بروز اختلاف نظر در مورد مناسبترین روش برای مطالعه پدیده‌های بین‌المللی؛

۸. تلاشی آگاهانه‌تر به منظور پیوند دادن تحقیقات به نظریه‌پردازی. از جمله تعیین معیارهایی برای سنجش اعتبار تحقیقات، بیان مسائل و بررسی آنها به نحوی که سایر محققین بتوانند این تحقیقات را تجدید یا تکرار کرده و دانشی بالنده به وجود آورند. چنین تصور شده است که یکی از کمکهای عمده تحقیقات کمی ارائه یافته‌هایی می‌باشد که «برداشت‌های سودمند روابط بین‌الملل را از برداشتهای نامناسب» جدا می‌کند^{۱۶}. گفته می‌شود که این یافته‌ها فهرستهایی، ولو مقدماتی، از «موجبات و آثار قدرت ملی، ویژگی‌های سیاسی نظام بین‌المللی، پشتوانه ملی، فراملی‌گرایی و همگرایی، و پویای منازعه همکاری» را دربر دارند^{۱۷}. از این دیدگاه، تحقیقات کمی به تنظیم مجدد و آزمایش قضایای فنون قبلی منتهی گشته‌اند.

اگرچه تا پایان دهه ۱۹۷۰ نیاز به دیدگاههای مختلف (کیفی و کمی) برای اقامه نظریه روابط بین‌الملل آشکار گشت، اما با این وجود مسائل مربوط به گستره، روش‌شناسی، ماهیت نظریه، و ارتباط سایر علوم با روابط بین‌الملل، هنوز لاینحل باقی مانده‌اند. منتقدین پاره‌ای از گرایش‌های بالا، در مورد میزان تشابه وقایع و یا سایر پدیده‌های سیاسی تردید داشته‌اند و مسئله دیگری که مورد شک می‌باشد این است که آیا می‌توان مهمترین مسائل روابط بین‌الملل را به نحوی عملیاتی* ساخت که شاخصهایی ماهیتاً کمی^{۱۸} قابل دستیابی باشد یا خیر؟ استنتاج مؤلفین کتاب حاضر این است که جزم‌گرایی در هر دو شکل «سنتی» و «رفتاری» آن، به تکامل روابط بین‌الملل کمک چندانی نمی‌کند. این جزم‌گرایی و به‌علاوه تکیه بر مسائل مربوط به گستره و روشن‌شناسی، نشانگر تردید محققین روابط بین‌الملل در مورد فنون مناسب و مسائل مرکزی تحلیل می‌باشد. موضوع این نیست که آیا این روش مناسبتر است یا آن

یکی، این شیوه نظریه پردازی بهتر است یا دیگری، این کانون تحلیلی برتر است یا آن کانون. بدون انحصارطلبی متقابل باید گفت که روشهای و علایق تحقیقاتی مختلف (کیفی و کمی) بالقوه یکدیگر را تقویت می کنند^{۱۹}. ظاهراً تنها معیار مناسب برای داوری در مورد دیدگاههای مختلف، میزان ارزش آنها در برآوردن کار تحقیقاتی مربوطه می باشد^{۲۰}.

مسائل مرکزی تحقیقات معاصر

برخی از مسائل مرکزی تحقیقات نسل گذشته نشانگر علاقه مندی محققین به مراحل رفتاری-کمی و مابعد رفتاری روابط بین الملل می باشد. مفاهیم و روشهای نظریه نظامها، و نظریه های منازعه، همگرایی، و تصمیم گیری از سایر علوم اقتباس شده اند.^{۲۱} برای مثال، نظریه عمومی نظامها بویژه در دهه ۱۹۶۰ بر نظریه پردازی [در سطح] کلان و نیز بر نظریه های میانبرد تصمیم گیری، منازعه، و همگرایی تأثیری عمده داشته است؛ اگرچه تا اواخر دهه ۱۹۷۰ تردید بسیاری در مورد ارزش آتی نظریه نظامها در مطالعات بین المللی وجود داشت، در حالی که هنوز هیچ چارچوب نظری کلانی جای آن نظریه را نگرفته بود. با این حال، باید اشاره کرد که تحلیلگران مسائل استراتژیک که در مورد «ثبات بین المللی» کار می کنند عموماً فرضیات اسامی نظریه نظامها را پذیرفته اند. نوشته های پیرامون منازعه و همگرایی نشانگر رشد علایق تطبیقی و نیز کمی براساس نظریه نظامها می باشند. متون متعلق به دهه های ۱۹۶۰ و ۱۹۷۰ حاکی از توجه به مقایسه این پدیده ها در محیط بین المللی با پدیده های احتمالاً مشابه در سایر محیطها می باشند. متون مربوط به این زمینه ها و نوشته های مبتنی بر نظریه نظامها بر افزایش توجه به توسعه زیربنای اطلاعاتی* و تمرکز حوزه توجه نه تنها بر مسائل تطبیقی، بلکه به گذشته های دور و نزدیک نیز دلالت می کنند. مطالعاتی که نظریه نظامها و نظریه تصمیم گیری را به کار می بندند، به طور اخص، در پی دستیابی به واحدهای تحلیل روشنتری می باشند.

نظریه پردازی های سی سال گذشته به چندین نظریه کلان منتهی شده اند. در علم سیاست، فرمول سازی های آلموند و ایستون نشانگر مفهوم سازی در سطح کلان (نظام سیاسی) می باشد. در روابط بین الملل، نظریه واقعگرایی و نظریه عمومی نظامها هم از

شباهتهایی با نظریه کلان برخوردار است. واقعگرایی نوعی نظریه پردازی در سطح کلان بود؛ چرا که بانیان آن عموماً در صدد بودند تا به منظور تبیین و پیش بینی بسیاری از رفتارهای بین المللی، یک متغیر، یعنی قدرت، را منفرد سازند. علاوه بر تکیه بر قدرت به عنوان متغیری قاطع، واقعگرایی چارچوبهایی برای تحلیل سیاست بین المللی و سیاست خارجی ارائه داد، و به عبارت دیگر به مفهوم سازی در سطح نظام بین الملل (نظریه کلان) و سطح بازیگری ملی پرداخت. در سطح نظام بین الملل نویسندگان واقعگرا غالباً چارچوب توازن قدرت کلاسیکی را به کار برده اند که شبیه الگوی توازن قدرتی است که بعداً توسط مورتون ا. کاپلان به طور رسمی تر ارائه گردید.

در سطح ملی، واقعگرایان به عناصر قدرت ملی توجه داشته و به لحاظ تطبیقی هم نوعی طبقه بندی جهت تحلیل توانایی های مربوطه ملتها به وجود آوردند. اگرچه حداقل یکی از نظریه پردازان، یعنی هنری ا. کیسینجر سعی کرد تا رفتار سیاست خارجی را به ترتیب با الگوهای وضع موجود و نظامهای سیاسی انقلابی توجیه کند. بدینسان بانیان واقعگرایی، حداقل تلویحاً، از «مسئله سطح تحلیل» در روابط بین الملل که توسط جی. دیوید سینگر مصطلح گردیده است، آگاهی داشته اند^{۲۲}؛ آنها هم به تحلیل نظام بین الملل و هم به تحلیل کشورهای منفرد و سیاستهای خارجی آنها توجه داشته اند. با این حال، علی رغم همه مطالعات مربوط به سیاست خارجی و «پیوندهای داخلی-بین المللی» آن هیچ اتفاق نظری ملاحظه نمی شد و یا احتمالاً اتفاق نظر کمتری در مورد طبقه بندی انواع کشورها و سیاستهای خارجی آنها وجود داشت. رابطه خشونت داخلی با میل کشورها به خشونت در سیاست خارجی روشن نبود؛ همانطور که پیش بینی قطعی الگوهای سیاست خارجی صرفاً براساس سطوح توسعه اقتصادی یا ساختار سیاست داخلی نیز غیرممکن بود. اگر واقعگرایی مطالب و اطلاعاتی از تاریخ، جغرافیا، مطالعات استراتژیک، اقتصاد، و سیاست بر می گرفت، نظریه نظامها هم در پی ایجاد چارچوبی برای کاربرد داده ها، مفاهیم، و قضایای بیشتری از علوم بود.

بسیاری از نظریه پردازی های نسل گذشته، «اجزای پراکنده»^{*} نظریه [بین الملل] می باشند که شاید روزی به هم پیوسته و نظریه ای کلان در روابط بین الملل تشکیل دهند. اگرچه نظریه پردازان در مورد مفهوم سازی مناسب و روشهای یک نظریه کلان در روابط بین الملل اتفاق نظر ندارند. شیوه تحقیق این پیوند مورد بحث دانشمندان

علوم اجتماعی بوده است. آیا این پیوند از طریق توسعه «اجزای پراکنده» موجود یا ایجاد «اجزای» جدید می‌تواند صورت پذیرد یا از طریق دستیابی به یک نظریه کلان که نظریه‌های میانبرد را به یکدیگر پیوند دهد. در دهه ۱۹۷۰، توجه نظریه‌پردازان به مطالعات نظری دقیق درباره به اصطلاح اجزای پراکنده نظریه بین‌الملل، به نوبه خود به نگرانی در مورد غفلت از ابعاد وسیعتر نظریه کلان و به عبارتی پیوند دادن اجزای پراکنده در قالب یک نظریه کلان انجامیده است. این نحوه پیوند لاینحل باقی مانده و چشم‌انداز تحقق سریع آن هم محدود می‌باشد. شاید هم اصلاً احتیاجی به حل این مسئله نباشد، چرا که تلاش محققین در هر دو سطح خرد و کلان باهم به اقامه نظریه شایسته‌تری خواهد انجامید.

بویژه در دهه ۱۹۶۰، طرفداران تحلیل کمی عموماً بر این تصور بودند که کوششهای آنها نهایتاً به ایجاد دانشی بالنده، مجموعه‌ای از نظریه‌ها، و یا یک نظریه کلان می‌انجامد. این نظریه‌ها جهت اقامه مجموعه‌ای از تعمیمات و ایجاد اساسی برای سایر تحقیقات به طور شایسته آزمایش شده و این تحقیقات هم به نوبه خود گستره شناخت معرفت و نظریه را توسعه می‌بخشند. بدینسان شبکه در حال گسترشی از نظریه پدید می‌آید که قبلاً با تحقیقات محققین بسیاری آزمایش شده و برای محققین و سیاست‌گذاران از ارزش تبیین و پیش‌بینی برخوردار می‌باشد.

ناپختگی این انتظارات کاملاً ثابت شده است. با معیار فوق، نتایج نظریه‌پردازی‌های مرحله رفتاری - کمی واقعاً ناچیز بوده است. تحقیقات مرحله کنونی تنها پیشرفتهای نسبتاً کمی را در زمینه ایجاد نظریه‌ای بالنده در روابط بین‌الملل نشان می‌دهد، شاید بدین خاطر که در دهه ۱۹۷۰ برداشتی وسیعتر از ماهیت تکامل معرفت و نظریه بالنده، بویژه در میان مطالعه‌کنندگان علمی روابط بین‌الملل، افرادی را به خود جلب کرده است. طبق این برداشت، مفهوم سازی مجدد نظریه‌های موجود (ایجاد انواع روشهای تطبیقی و پایگاههای داده‌ها و پیگیری مداوم تحقیقات در بیش از یک سطح تحلیل) به خودی خود به تکوین نظریه‌ای بالنده کمک می‌کند. بروس روست، یکی از بانیان این برداشت، بر این اعتقاد است که در زمینه پیوند دادن و گسترش «اجزای پراکنده» نظریه [بین‌الملل] از طریق تحقیقات مشروح مرحله‌ای پیرامون مسائل خاص، کوشش بیشتری باید صورت بگیرد. ولی در عین حال، این امر که «نتایج نهایی کاربرد اخص و انحصاری یک الگوی بالنده بتواند با نتایج متصور در کاربرد همزمان آن به همراه برخوردی وسیعتر با نظریه و موضوع روابط بین‌الملل برابری کند»، مورد تردید

است ۲۳.

مطالعات مابعد رفتاری روابط بین الملل

گرایشات حاکم بر نظریه روابط بین الملل در مرحله «مابعد رفتاری» منعکس کننده علایق گروه وسیع و متنوع محققین اواخر قرن بیستم می باشد. این گرایشات عبارتند از:

۱. کوشش مداوم در جهت توصیف ماهیت و گستره روابط بین الملل و همچنین تلاش برای اقامه مستحکمر روابط بین الملل به عنوان یک حوزه «مستقل» تحقیق. اگرچه تا پایان دهه ۱۹۷۰ بسیاری از مسائل مربوط به گستره، تعریف، و مفهوم سازی لاینحل باقی مانده بود، با این وجود این مسائل جای خود را به مباحثات ماهوی مرحله قبل، برخلاف مباحثات روش شناختی، دادند.

۲. کوشش برای اقامه نظریه هایی با قدرت تبیین و پیش بینی بیشتر، و همچنین احساس ضرورت تحلیلهای کمی و نیز کیفی برای تکامل نظریه بین الملل (احتمالاً تا دهه ۱۹۷۰).

۳. تقسیم کاربرین تحقیقات «بنیادی» و «کاربردی» و مسئله مربوط بودن* تحقیقات روابط بین الملل به زمینه مسائل حساس بین المللی در اواخر قرن بیستم.

۴. کوششی برای ایجاد پیوندهایی دقیقتر بین سطوح مختلف تحلیل (یا «بازیگران») در امتداد پیوستار** خرد (تک تک افراد) تا کلان (نظام بین المللی). به طور خلاصه ایجاد روشهای بسیار متنوع، به همراه علایق تحقیقی و مستقل نسل گذشته، به روابط بین الملل به عنوان حوزه ای مطالعاتی یا رشته ای علمی جایگاه عالیتتری بخشیده است؛ اگرچه سایر علوم پر سابقه تر هم به مسائل مرکزی روابط بین الملل در حوزه های انسانشناسی، اقتصاد، تاریخ، سیاست، روانشناسی، اداره امور عمومی**، روانشناسی اجتماعی، و جامعه شناسی توجه کرده اند^{۲۴}. اگر تاکنون چنین نبوده است، اکنون روابط بین الملل در حال تبدیل به یک رشته علمی (یا یک علم میان رشته ای) می باشد که به ترکیب یافته های کلیه و یا بسیاری از رشته های علوم اجتماعی و در صورت اقتضا، علوم طبیعی و فیزیکی می پردازد^{۲۵}.

* Relevance
 ** Continuum
 *** Public Administration

پیدایش علایق جدید

حداقل در دهه آینده بر کوششهای نظری روابط بین الملل احتمالاً علایق جدیدی حاکم خواهند بود. با توجه به «فلسفه وجودی» روابط بین الملل از ابتدای تکوین آن، و نیز با توجه به کثرت مسائل مناقشه انگیز و امکان دستیابی به سلاحهای مهلک بی سابقه از طرف بازیگران فزاینده دولتی و غیر دولتی، مسائل جنگ و صلح همچنان در کانون توجه محققین و سیاست گذاران خواهد بود. در سالهای آتی، مطالعه نظریه منازعه از نظر فنون، روشها، پایگاههای داده ها، و چارچوبهای مفهومی نظریه پردازی، عمدتاً با دیدگاههای گذشته تفاوت خواهد داشت. جامعه شناسی، روانشناسی، و احتمالاً حتی روانپزشکی می توانند در مورد انگیزه های تروریسم و مثلاً هواپیما ربایی، که در اوایل دهه ۱۹۷۰ بسیار رایج بود، و در مورد رفتار اجتماعی و سیاسی اطلاعات مهمی عرضه دارند که قطعاً متضمن نتایج مهمی در مورد سیاست هنجاری می باشند. کاربرد یافته های روانشناسی در رابطه با نظریه شخصیت و تأثیر متغیرهای سازمانی بر رفتار اجتماعی و سیاسی می توانست به شناخت بیشتر برخی از مسائل مهم روابط بین الملل از جمله منازعه، همگرایی (یا تشکیل اتحادیه ها)، و تصمیم گیری، کمک قابل توجهی بنماید. برخی از موضوعات ثمربخشی که به لحاظ نظری شایسته مطالعه بیشتری می باشند، ذیلاً به طور خلاصه مورد بررسی قرار می گیرند.^{۲۶}

منازعه: پیرامون ارتباط رفتار تجاوزگرانه بین المللی و درون اجتماعی، آگاهی نسبتاً اندکی وجود دارد و از اوایل دهه ۱۹۷۰ به بعد هیچ یک از مطالعات، و بویژه مطالعات کمی، به اطلاعاتی قطعی نینجامیده اند. طی نسل گذشته، منازعات درون اجتماعی در بسیاری از کشورها رخ داده است که این کشورها حتی پیشرفته ترین کشورها را هم در بر می گیرند. تفاوت شیوه ها و سطوح توسعه اجتماعی - اقتصادی چه رابطه ای با وقوع تنشها، منازعات، خشونت، و نیز ثبات یا بی ثباتی واحدهای متشکله نظام بین المللی دارند؟ این سؤال برای مدتی طولانی توجه محققینی را که به مطالعه منازعات، و بویژه انقلابات، پرداخته اند به خود جلب کرده است. به دو دلیل منازعات درون اجتماعی به تحقیقات روابط بین الملل مربوط می باشند؛ یکی اینکه این منازعات به پیدایش شمار بسیاری از بازیگران غیر دولتی در اواخر قرن بیستم می انجامد، یعنی گروههایی که خواستار تحولات انقلابی در کشورهای موجود و در مواردی هم خواهان تشکیل واحدهای سیاسی جدید می باشند، و دوم آنکه این منازعات غالباً به کنش

متقابل قدرتهای مداخله‌گر خارجی منجر می‌گردند. رسانه‌های الکترونیک در سطح بین‌المللی چه تأثیری در شکل‌گیری گرایشات* مربوط به همکاری و منازعه، تشنج‌زدایی و بحران دارند؟

چنین سؤالاتی موضوع تحقیقات دهه گذشته بوده است، اگرچه تحلیل‌های خاص آثار اخبار تلویزیون در شکل دادن به افکار عمومی و سیاست خارجی مرحله ابتدایی خویش را می‌گذرانند، با این حال مجدداً توجه قابل ملاحظه‌ای به سوی تحلیل ژئوپلیتیک یا ژئواستراتژیک و نیز مطالعه ارتباط منابع، جمعیت، رشد، تکنولوژی، و تغذیه با یکدیگر معطوف گشته است. این توجه مجدد حاصل دو عامل بود؛ یکی اهمیت عمده انرژی و سایر مسائل مربوط به منابع در دهه ۱۹۷۰، و دیگری احیای تحلیل‌های نئومالتوسی در مورد تأثیر محدودیت منابع بر جمعیت و منازعات.

همگرایی: مطالعه همگرایی که بویژه از زمان انتشار اثر دیوید میتزانی در دوره میان دو جنگ جهانی برای مدت طولانی نظر محققین روابط بین‌الملل را به خود جلب کرده است، همچنان مورد توجه بسیاری از محققین می‌باشد. ایجاد سازمان‌های بین‌المللی در سطوح جهانی و منطقه‌ای در دوره پس از جنگ جهانی دوم نه تنها باعث توجه به مطالعه همگرایی گردید، بلکه برای محققین هم منبع مهمی از داده‌ها فراهم ساخت. در دهه ۱۹۷۰ اهمیت فزاینده شرکت‌های چند ملیتی به علاوه توجه محققین به بازیگران غیر دولتی، باز هم موضوع مطالعه دیگری را در روابط بین‌الملل به وجود آورد.^{۲۷} پیدایش این واحدها مصادف با انتشار کتب و مقالات بیشماری بود که به طور خاص مبتنی بر اصول نوکارکردگرایانه بوده و روابط فراملی واحدهای غیر دولتی را در جهانی تحلیل می‌کردند که تصور می‌رفت از وابستگی متقابل فزاینده‌ای برخوردار باشد. در دهه ۱۹۷۰ مفهوم سازی وابستگی متقابل و رابطه آن با مفاهیم مختلف همگرایی و قدرت، نظر محققین را به خود جلب نموده است.

نظریه‌های موجود همگرایی سیاسی به میزان قابل ملاحظه‌ای مرهون مطالعات قبلی مربوط به ملی‌گرایی و نیز سبیرنتیک و نظریه نظام‌ها می‌باشند. مطالعه شرایط هنجاری لازمه جوامع سیاسی که ویژگی روابط بین‌الملل در مرحله اولیه آن بود، جای خود را به مطالعات موردی و تحلیل‌های تطبیقی معینی از همگرایی در سطوح جهانی و منطقه‌ای داد، هرچند محققین علاقه‌مند به اقامه نظریه تجربی اگر تعهد فلسفی، به

نتایج هنجاری همگرایی نداشتند معمولاً توجه زیادی به این نتایج نشان می‌دادند. مطالعات قبلی دربارهٔ مناسبات به عنوان شاخص همگرایی و بویژه مطالعات کارل دویچ، به افزایش این کوششها در دههٔ ۱۹۷۰ انجامیده‌اند. این مطالعات، ارتباط میان مناسباتی چون مبادلهٔ افراد و جریانات تجاری، الگوهای ارتباطی، و عضویت و الگوهای رأی‌گیری در سازمانهای بین‌المللی را بررسی و در مواردی هم اصلاح کرده‌اند.

علاوه بر این، کوششهایی جهت مفهوم سازی کاملتر پیوند میان رشد نهادی، همکاری دولتها، و گرایشهای نخبگان و توده‌ها صورت پذیرفتند. این امر بدین مفهوم است که همگرایی پدیده‌ای دارای ابعاد نهادی و گرایشی تلقی می‌شود. متون مربوط به همگرایی احتیاج به تعریف و مفهوم روشنتری داشته و محققین روابط بین‌الملل در دههٔ گذشته به این امر توجه داشته‌اند. اصلاح نوکارکردگرایانهٔ اصول مربوط به مثلاً مسئلهٔ «تسری»^{*} نشانگر این گرایش می‌باشد. دستیابی نویسندگان به توافقی بیشتر در مورد ماهیت همگرایی، عناصر ضروری آن، و مراحل و قوانین روند همگرایی، می‌تواند به شناخت ساختمان و عدم همگرایی جوامع سیاسی کمک عمده‌ای بکند. بایستی نظریه یا نظریه‌هایی همگرایی اقامه کنیم که کنش متقابل میان نخبگان رسمی (تصمیم‌گیرندگان دولتی)، نخبگان غیررسمی (گروهها و بازیگران مهم غیر دولتی)، و توده‌ها را در بر گیرد. در صورت امکان، نخبگان غیر دولتی تا چه میزان می‌توانند این همگرایی را تحقق و یا لاقط تسریع بخشند؟ برای موفقیت روند همگرایی، آیا این روند تا چه سطح و تا چه مرحله‌ای به پشتیبانی گروههای مذکور احتیاج دارد؟ به علاوه، یک نظریهٔ همگرایی مناسب برای نیازهای آتی احتمالاً باید بر مفهوم سازی و از جمله بر یک الگوی پویشی[°] مبتنی باشد: چگونه و چه وقت روند همگرایی از وضعیت تفرق به جامعهٔ سیاسی مورد نظر رسیده و چه مراحل و شاخصهایی در این روند وجود دارند؟ نیروهای درون‌ملی^{***}: اگرچه انبوه نوشته‌های محققان و تفکر در مجامع تصمیم‌گیرنده، به وجود آورنده واحدهای سیاسی فراملی بوده است، این نشانه وجود دارد که محققین و سیاستگذاران در مورد یکی از پدیده‌های کاملاً برجستهٔ نسل گذشته یعنی ظهور نیروهای مرکز‌گریز در واحدهای ملی موجود غفلت ورزیده‌اند ملل توسعه یافته و کشورهای در حال توسعه، هیچ‌یک از ملی‌گرایی زبانی-قومی فارغ نبوده‌اند. حتی کشورهایمانند

* Spill-Over

** Processual

*** Subnational Forces

بریتانیای کبیر، فرانسه و ایالات متحده که در آنها آثار سیاسی در قالب خرد متعارف خود مدتها قبل نیروهای تجزیه طلب را به نفع فرضیات مربوط به تجانس جمعیت، طرد کرده‌اند و در مورد ایالات متحده این «دیگ هفت جوش»^{*} با نیروهای ضد همگرایی مواجه شده است. سایر کشورها، از جمله کانادا، قبرس، بلژیک، نیجریه، هند، پاکستان، بریتانیا، و ژئیر دچار جنبشهای تجزیه طلب بوده‌اند که این امر گاه به تجزیه و جنگ داخلی منجر شده و آینده سیاسی واحدهای موجود را به زیر سؤال کشیده است. اگر طبق متون روابط بین الملل، مشخصه دهه پس از جنگ جهانی دوم، وجود جنبشی در جهت ایجاد سازمانهای منطقه‌ای بود، دوره پس از آن هم حاکی از نارضایتی ملتها نسبت به واحدهای سیاسی خود در بسیاری از بخشهای جهان بود.

علی‌رغم پیچیدگی علل این هیجانات، اهداف گروههای ناراضی عبارتند از:

۱. کسب نقش بیشتری در روند تصمیم‌گیری واحدهای موجود؛

۲. دستیابی به عدم تمرکز بیشتر قدرت در برخی زمینه‌ها؛

۳. استقرار ساختارهایی کاملاً جدید به جای واحدهای موجود.

اواخر قرن بیستم دوره مقابله با گستردگی واحدهایی است که از نیروهای غیر شخصی بوروکراسی و تکنولوژی برخوردارند؛ دوره‌ای که در آن نوشته‌های پیرامون تکنولوژی و جامعه و به‌طور اخص پیرامون آثار تکنولوژی بر ساختارهای سیاسی، اجتماعی، و اقتصادی، رو به افزایش نهاده‌اند^{۲۸}.

اکنون ما با شماری از نیروهای متعارض روبه‌رو هستیم. برخی از این نیروها مانند تکنولوژی مشوق واحدهای سیاسی بزرگتر بوده، برخی دیگر به تداوم واحدهای سیاسی موجود کمک کرده و باقی هم چشم‌انداز تجزیه واحدهای کنونی را تقویت می‌کنند. رسالتی که در سالهای آتی قرن حاضر در پیش روی محققین روابط بین الملل و نیز تصمیم‌گیرندگان می‌باشد، عبارت است از مطالعه نیروهای مذکور به‌علاوه طراحی ساختارهای سیاسی که هم پاسخگوی ضرورت گستردگی واحدها و هم پاسخگوی رهایی ملتها از کنترل متمرکز باشند. چنانکه در بالا اشاره شد، با شناخت ماهیت همگرایی از طریق یک مفهوم‌سازی مناسبتر، می‌توان به اطلاعاتی در مورد روند تجزیه واحدهای موجود و شرایط لازم برای همگرایی دست یافت.

مطالعات بین‌المللی تطبیقی و تصمیم‌گیری: بررسی پیوندهای سیاست خارجی و سیاست داخلی

با یکدیگر، به علاوه کوشش جهت شناخت عوامل داخلی و بین‌المللی سیاست خارجی نشانگر افزایش توجه به مطالعات بین‌المللی تطبیقی می‌باشد. در دهه ۱۹۷۰ توجه زیادی به مطالعه تطبیقی سیاست خارجی معطوف گردید، اگرچه این امر به هیچ وجه در روابط بین‌الملل مسئله جدیدی نبود. جستجوی چارچوبهای نظری برای تصمیم‌گیری و به‌طور برجسته مفهوم‌سازی و تحقیقات انجام گرفته توسط ریچارد س. اسنایدر^{۲۹} و همکاران وی در حدود یک نسل قبل و نیز کوششهای جدیدتر افرادی چون والفرام ف. هانریدر و جیمز ن. روزنو^{۳۰}، نشانگر این امر می‌باشد. تحلیل داده‌های وقایع به علاوه مطالعه تصمیم‌گیری بویژه در شرایط بحرانی، حاکی از توجه به مطالعه تطبیقی سیاست خارجی در دهه ۱۹۷۰ است. مانند سایر زمینه‌ها از جمله منازعه و همگرایی، اصول بسیاری در مورد تصمیم‌گیری اقامه و آزمایش شده است؛ اگرچه نتایج قطعی به همراه نداشته‌اند. بویژه در دهه ۱۹۷۰، پیوند بالقوه نظریه‌پردازی و سیاستگذاری مطالعات تصمیم‌گیری در شرایط بحرانی، در توجه فزاینده به شاخصهای بحران، قابل استفاده برای سیاستگذاران حکومتی، سهمیم بود. تحلیل اطلاعات و سایر داده‌های مربوطه به وسیله کاربرد شاخصهای بحران می‌توانست در دو زمینه نتایجی آشکار به همراه داشته باشد، یکی در زمینه مدیریت بحرانها و تصمیم‌گیری در شرایط بحرانی، و دیگری در زمینه اقامه نظریه‌هایی کارآمدتر در مورد مدیریت بحرانها، افزایش تشنج^{*} [دامنه جنگ]، کاهش تشنج^{**} [دامنه جنگ]، ارتباطات، و سایر پدیده‌های مربوط به الگوهای کنش متقابل هم در درون واحدهای تصمیم‌گیری و هم در میان آنها.

بویژه از اواخر دهه ۱۹۶۰ به بعد توجه تحقیقات بعمل آمده پیرامون تصمیم‌گیری به الگوسازی و نیز تحقیقاتی جهت آزمایش فرضیه‌ها معطوف بوده است. مسئله تصمیم‌گیری در شرایط بحرانی هم همچنان مورد توجه بوده و بسیاری از فرضیه‌ها نیز مورد آزمایش قرار گرفته‌اند که برخی از این آزمایشها با استفاده از داده‌های وقایع و براساس تحلیل الگوهای کنش متقابل واحدهای تصمیم‌گیرنده متعارض بین‌المللی در دوره‌های بحرانی صورت گرفته‌اند.

چارلز هرمن در مجموعه مقالاتی در رابطه با تحقیقات انجام گرفته در اواخر دهه ۱۹۶۰ پیرامون بحرانهای بین‌المللی، از جمله تصمیم‌گیری، به ۳۱۱ فرضیه اشاره کرده است. این فرضیه‌ها به موارد زیر اشاره دارند:

- Escalation
- Deescalation

تأثیر مسائلی چون فشار، خستگی و محظورات بر زمان دستیابی به سیاستهای جایگزین؛ ماهیت واحد دخیل در تصمیم‌گیری و میزان مشارکت تصمیم‌گیرندگان؛ کمیت و کیفیت ارتباطات درونی و میانی واحدهای دخیل در تصمیم‌گیری، ادراکات، و اظهارات خصومت‌آمیز؛ تصاعد بحران و چانه‌زنی؛ و اعتبار تهدیدات متخاصمین^{۳۱}. سیر تکاملی و افزایشی شناخت رفتار بحرانی تا حدودی این چنین بوده است.

نظریه استراتژیک: ضرورت مفهوم‌سازی مناسبتر در مطالعات استراتژیک ارتباط نزدیکی با مطالعه تطبیقی سیاست خارجی دارد. اگرچه از جنگ جهانی دوم به بعد مطالعه استراتژی نظامی و اقامه نظریه‌های استراتژیک، هم نظر محققین و هم نظامیان را به خود جلب کرده است و اگرچه غالب نظریه‌پردازی‌های روابط بین‌الملل حول نقش قدرت تمرکز داشته‌اند، با این حال نظریه‌های موجود و بویژه نظریه‌های بازدارندگی در بعضی موارد نارسا می‌باشند:

اول اینکه، نظریه بازدارندگی هسته‌ای اساساً بر وضعیت استراتژیک متشکل از دو قطب هسته‌ای مبتنی بوده است. آیا این نظریه در جهانی متشکل از چندین قدرت هسته‌ای اعتباری دارد؟ به زبان عملی و اخص، شرایط لازم و از جمله سطح نیروها برای بازدارندگی بیش از یک متخاصم بالقوه چیست؟ آیا در جهانی متشکل از چندین قدرت هسته‌ای، بازدارندگی هم‌زمان سایر قدرتهای هسته‌ای برای کشورهای دارای سلاح اتمی، ضرورت دارد یا خیر؟ در مقابل این مسئله، چنین تصور شده است که وضعیت چند قطبی هسته‌ای خطر رویارویی هسته‌ای را کاهش می‌دهد، زیرا امکان ندارد که یک قدرت هسته‌ای واحد بتواند توان همه و یا حتی شماری از قدرتهای هسته‌ای دیگر را از بین ببرد. از مسائلی که باید مورد توجه قرار گیرند این است که آیا وضعیت چند قطبی هسته‌ای به یک بازدارندگی پایدار کمک خواهد کرد یا خیر؟ و اگر چنین است تا چه میزان؟^{۳۲}، و دیگر اینکه آیا گسترش سلاحهای هسته‌ای فی‌نفسه مطلوب است یا نامطلوب؟

دومین مسئله نظریه بازدارندگی، ابهام مفهوم عقلانیت (قائل شدن رابطه‌ای محاسباتی میان خطر و سود بالقوه) می‌باشد. نظریه استراتژیک آمریکا متضمن چنین محاسباتی می‌باشد که این امر عمدتاً از تعمیم محاسبات ایالات متحده (مبنی بر یافتن جایگزینی برای گریز از «خسارت غیر قابل قبول» در صورت بروز درگیری هسته‌ای) به دشمنان خویش ریشه گرفته است. در جهانی که متشکل از کشورهای با نظامهای ارزشی، فرهنگها، برداشتهای امنیت ملی، و اهداف بین‌المللی بسیار متفاوت است، آیا

محاسبات آمریکا و یا سایر کشورها صحیح می‌باشد؟ آیا این محاسبات به عنوان اساس عقلانیت، در صرف «انعکاس ذهنی»^{*} ارزشها و اهداف شوروی از زاویه ارزشها و اهداف آمریکا که تقریباً نوعی قوم‌پرستی است، دچار خطا نمی‌گردند؟ تفاوت‌های اساسی کشورها و به‌طور برجسته ابرقدرتها ارتباط نزدیکی با این بحث دارند.

تعارضات بارز تفکر استراتژیک-نظامی ایالات متحده و شوروی، ضرورت ایجاد حوزه‌ای برای مطالعه تطبیقی استراتژی نظامی را در روابط بین‌الملل یا مطالعات امنیت بین‌الملل مسجل می‌سازد. همانطور که فریتس ارمارث اشاره کرده است:

«مطالعات تطبیقی منظم پیرامون دکترین استراتژیک می‌تواند به روشن شدن تفکرات و اختلافات ما در این زمینه‌ها و نیز به سازماندهی اطلاعات ما در مورد تفکر استراتژیک شوروی کمک کند.»^{۳۳}

تحقیقات تطبیقی نه تنها در مورد ابرقدرتها، بلکه در مورد سایر کشورها نیز می‌تواند متضمن اطلاعاتی در مورد مسائل زیر باشد: اهداف استراتژی و رابطه آنها با سطح نیروها و اهداف سیاسی؛ روند تصمیم‌گیری در مورد استراتژی نظامی؛ برداشتهای نخبگان سیاسی در مورد استراتژی‌های نظامی دشمنان؛ ارتباط توانایی‌های استراتژیک-نظامی و سایر عناصر سیاسی، و تمایل کشورها در متوسل شدن به اشکال گوناگون قدرت نظامی جهت نیل به اهداف سیاسی.

قدرت: مفهوم‌سازی قدرت در روابط بین‌المللی همواره دشوار بوده است. مسائل مفهوم‌سازی با پیدایش دو عامل افزایش یافته‌اند؛ یکی ظهور سلاحهای هسته‌ای و دیگری بروز مسائلی مانند کمبود منابع که ممکن است به پیدایی اشکال جدید قدرت (جهت حفظ منابع نادر در مقابل دیگران و یا برعکس) بینجامد. در دهه گذشته، کوششهای بسیاری جهت مفهوم‌سازی و همچنین اندازه‌گیری دقیقتر پدیده چند بعدی قدرت صورت گرفته است. مفهوم قدرت مسلماً با ساختارهای مختلف نظام بین‌المللی، مانند دوقطبی و چندقطبی، ارتباط دارد. قطبی بودن به عنوان مشخصه نظام بین‌الملل، تلویحاً به توزیع فرضی قدرت دلالت می‌کند. از این رو مطالعه صرف قدرت شرط لازم برای شناخت این نظامهای بین‌المللی می‌باشد. بدین لحاظ، در دهه ۱۹۷۰ توجه زیاد به نظامهای بین‌المللی (که ظاهراً نشانگر ظهور بازیگران جدیدی بودند)، با کوششی جهت شناخت کاملتر ماهیت پدیده قدرت همراه شد. اگر افزایش بازیگران (دولتی و غیردولتی) و نیز

پیدایش سلاحهای مخرب بی سابقه و مسائل منازعاتی جدید در اواخر قرن بیستم قابل پیش بینی است، بنابراین مفهوم سازی قدرت در ابعاد بسیار آن (نظامی، اقتصادی، روانشناختی، و ایدئولوژیک) همچنان در مرکز توجه محققین و سیاست گذاران خواهد بود.

از دیدگاه سیاسی، مطلوب بودن قدرت نظامی در قرن بیستم که به علت تحولات اساسی در تکنولوژی تسلیحاتی، از توان ویرانگری بی سابقه ای برخوردار می باشد، همواره مورد تردید بوده است. مسئله ای که مطرح است، اساس اختلافات کشورها در برداشتهای خویش از قدرت و مطلوبیت سیاسی آن است، بویژه در سطح سلاحهای هسته ای استراتژیک و در زمینه ماهیت و مفهوم برتری هسته ای استراتژیک. اگر کشوری بر این باور باشد که با برخورداری از قدرت نظامی بالا واقعاً می توان دشمن را تهدید و بر علیه آن اعمال زور نمود، آیا در این صورت این کشور برتری قابل ملاحظه و احتمالاً قاطعی بر دشمن خویش نمی یابد؟ شناخت کاملتر مسائلی همچون رابطه نیروی نظامی و سایر توانایی های ملی، سیر تکامل دگرترین استراتژیک، و تمایل ملتها به کاربرد انواع معینی از قدرت به طور یکجانبه و یا به همراه ملل دیگر، به نظریه روابط بین الملل کمک برجسته ای خواهد کرد. این امر قطعاً با مسئله بالا در رابطه با تأثیر اختلاف ارزشها، فرهنگها، و اهداف ملی بر تمایل کشورها به کاربرد قدرت، و سطح کاربرد آن، و جهت نیل به اهداف خویش ارتباط نزدیکی دارد.

تحقیقات تطبیقی و بین کشوری^{۳۴}: از اواسط دهه ۱۹۶۰ به بعد توجه بیشتر به تحقیقات تطبیقی در روابط بین الملل به افزایش تحلیلهای بین المللی در سطح درون ملی منتهی گشته است.^{۳۴} این مسائل شامل تحولات محیط زیست و آثار آن بر نظام اجتماعی و سیاسی، مطالعات شهری و خشونت، و ارزشهای سیاسی نخبگان می باشند. افزایش زمینه های مشترک در جوامع مافوق صنعتی، صنعتی و در حال صنعتی شدن احتمالاً به تقویت سه امر می انجامد؛ یکی گرایش به مطالعه تطبیقی مسائلی که تا این اواخر از مسائل مرکزی حوزه روابط بین الملل محسوب نمی شدند، دوم «مطالعات بین المللی» حاضر که حاصل این علایق می باشند، و سوم توجه بیشتر به مطالعات فراملی، یعنی تحلیل تطبیقی پدیده های غیر دولتی.^{۳۵}

محققین روابط بین الملل همچون گذشته برای آزمایش نظریه ها، از طرفی

داده‌هایی بسیار زیاد و از طرف دیگر داده‌هایی بسیار کم در اختیار خواهند داشت. از یک سو، همیشه داده‌های بسیاری در اختیار محققین روابط بین‌الملل بوده است و از سوی دیگر دستیابی به فنون تحقیقات کمی و ایجاد چارچوبهای نظری دقیق به داده‌های جدید بسیاری نیاز دارد. گردآوری بسیاری از مهمترین داده‌های مثلاً مربوط به تصمیم‌گیری سیاست خارجی (از جمله سوابق بهداشتی و ویژگی‌های روانشناختی تصمیم‌گیران)^{۳۶} برای محققین بسادگی امکان‌پذیر نبوده و در واقع شاید غیرممکن باشد. تحلیل‌های پیرامون تصمیم‌گیری غالباً به بحران‌های بین‌المللی اهمیت داده‌اند. بحران‌های بین‌المللی، همانطور که توماس اس. ویگل اشاره کرده است وضعیتهای «تحت فشاری»^{*} هستند که «بر تصمیم‌گیرندگان سیاست خارجی فشار وارد می‌کنند.»^{۳۷} بنابراین همانطور که مؤلف معتقد است، باید عوامل زیستی مانند سلامتی جسمی و روحی، خستگی، سن، تعادل زیستی، و کاربرد درمان‌های گوناگون را مورد توجه قرار داد. در دهه ۱۹۷۰ توجه محققین به ایجاد الگوهای مفهومی فشار برای تحلیل‌های سیاسی افزایش یافت^{۳۸}. این امر به نوبه خود ضرورت تحقیق پیرامون «فصل مشترک متغیرهای روانشناختی» و «متغیرهای تصمیم‌گیری» را مسجل می‌سازد.

امروزه سیستم‌های پیشرفته انباشت و بازیافت، حساسیت داده‌های منابع دولتی را برای محققین از بین برده‌اند. ایجاد آرشیوهای ملی متشکل از داده‌های منابع دولتی می‌تواند به تحقیقات روابط بین‌الملل و سایر علوم اجتماعی کمک زیادی بکند. چنین برآورد شده است که تنها در وزارت خارجه [آمریکا]، تعداد اقلام «اصل» و نسخه‌های توزیع شده «مکاتبات» سالانه ۶۴ میلیون عدد بوده است^{۳۹}. این آرشیوها به میزانی که لزوم گردآوری داده‌های جدید برای انواع معینی از طرحها را کاهش می‌دهند، توانایی هریک از محققین را به دامنه وسیعتری از مسائل تحقیقاتی گسترش می‌بخشند. این آرشیوها بویژه در دو مورد سودمند می‌باشند؛ یکی جهت تحلیل کمی سیاست خارجی به وسیله داده‌های وقایع، و دیگری برای آزمایش قضایای مربوط به ارتباطات میان واحدهای تصمیم‌گیری مثلاً در وضعیتهای بحرانی.

ترکیب کیفی - کمی؟

به جرئت می‌توان گفت که کوششهای بیشتری در جهت ایجاد شاخص‌هایی

دقیقتر و کیفی سازی بهتر مطالعات کمی صورت خواهد پذیرفت. کوشش جهت تلفیق نظریه پردازی‌های کیفی و کمی می‌تواند نتایج مهمی هم برای آموزش و هم برای تحقیقات داشته باشد. ذکر یک مثال کافی است: پس از جنگ جهانی دوم در عین حال که در بخشهای رسمی و خصوصی ایالات متحده توجه زیادی به امور بین‌المللی معطوف بود، در رشته‌های علوم سیاسی و روابط بین‌الملل در دانشگاههای آمریکا به تهیه برنامه مطالعاتی برای منطقه‌ای معروف و مطالعه پیرامون کشورهای معین، بویژه اتحاد شوروی، مبادرت گردید. این برنامه‌ها به علت تکیه بر نظامهای دولتی و نیز تاریخ فرهنگی و سیاسی، ادبیات، زبان، و مسائل اقتصادی مناطق معین نه تنها دانشجویان جویای حرفه آکادمیک، بلکه اشخاص تحت آموزش جهت احراز مقامات دولتی و تجاری خارج از کشور را هم به خود جلب کرد.

از آنجا که ایالات متحده پس از جنگ جهانی دوم به‌عنوان قدرتی جهانی فعالانه درگیر مسائل جهانی گشت، با افزایش توجه به یک کشور یا منطقه، بلافاصله برنامه‌های مطالعاتی پیرامون کشورها و مناطق معین در دانشگاهها افزایش یافتند. از این رو محققین علاقه‌مند به کشورها و مناطق معین (تقریباً با تصریح بر جدایی و منحصر به فرد بودن پدیده‌های سیاسی) از همراهی فکری با محققین رفتاری—کمی خودداری کردند؛ چرا که گروه اخیر به ایجاد فنون و روشهای بررسی تطبیقی پدیده‌های سیاسی، مانند منازعه و همگرایی توجه داشته و این امر مرزهای سنتی جغرافیایی و آکادمیک را فرو می‌ریخت.^{۴۰}

داده‌های مربوط به مسائل مورد بررسی را گاهی اوقات تنها در یک منطقه می‌توان یافت. برای مثال، مطالعه تاریخی توسعه سیاسی، همگرایی بین‌المللی، و رفتار کشورها در اتحادها، لزوماً و عمدتاً باید بر تجربه حوزه آتلانتیک شمالی متکی باشد؛ اگرچه پیرامون همگرایی در جهان سوم هم مطالعات بسیاری صورت پذیرفته است. علاوه بر این، بسیاری از مطالعات مربوط به همگرایی، بویژه تحقیقات نوکارکردگرایانه اوایل دهه ۱۹۷۰، و نیز مفهوم سازی نظامهای فرعی منطقه‌ای، به سطح منطقه‌ای توجه داشته و با مناطق سنتی مانند آمریکای لاتین، آفریقا، خاورمیانه، و نیز اروپا در ارتباط بوده‌اند. مطالعه حوزه‌ها، مناطق، کشورها، و یا حتی واحدهای کوچکتر بالقوه می‌تواند به مطالعه کمی پدیده‌های سیاسی کمکهای کیفی ارزشمندی بکند: برای مثال، یکی در زمینه ارائه فرضیه‌ها و دیگری در زمینه تفسیر یافته‌های حاصل از تحلیلهای دو متغیره یا چند متغیره. از طرف دیگر تخصص در مناطق و یا سایر جوانب روابط بین‌الملل، بسته به

کانون توجه تحقیقات، می‌تواند به دو امر یاری رساند؛ یکی قوام بخشیدن به پیوندهای متقابلی که محققین کمی‌گرای علم سیاست اقامه کرده‌اند و دیگری کیفی‌سازی جریان کمی‌اطلاعات و مناسباتی که در کلیه متون از جمله متون مربوط به همگرایی، منازعه، و یا صف‌بندی نظامی* موجودند^{۴۱}. دقیقاً همانطور که نظریه‌پردازان به حصول مفهومی وسیع‌تر از پدیده‌های بظاهر گسسته کمک می‌کنند، متخصصین مناطق و کشورها هم به شناخت پویسهای ملی و منحصر به فرد بودن پدیده‌هایی معین کمک کرده و ما را به احتیاط کافی در مورد تعمیمات فراگیر بر می‌انگیزند.

در جستجوی ارتباط

اگرچه بخش اعظم بودجه تحقیقات علوم اجتماعی در زمینه علوم رفتاری را دولت ایالات متحده تأمین کرده است، ولی با این حال تمرکز تحقیقات بر نظریه تجربی-تحلیلی، بویژه در سوئین مرحله تکامل نظریه روابط بین‌الملل، موجب کاهش توجه محققین و سیاست‌گذاران به مسائل مستقیم یکدیگر گردیده است. از نظر سیاست‌گذاران که عهده‌دار تدبیر پاسخهای فوری برای مسائل مبرم می‌باشند، متون مبتنی بر روش‌شناسی روابط بین‌الملل متضمن هیچ راه حلی نبوده یا راه‌حلهای اندکی ارائه داده است، اگرچه بیشتر تحقیقات به عم آمده در این رشته به مسائل جنگ و صلح توجه داشته است که به سیاست‌گذاران هم مربوط می‌باشد: نظریه‌هایی که تنها متضمن اظهارات احتمالی در مورد تأثیر تغییر یک متغیر بر متغیر دیگرند، ممکن است برای سیاست‌گذاران مناسب نباشند. بسیاری از محققین صرفاً به تحقیقات بنیادی و مسائل بلندمدت توجه دارند تا به یافتن راه‌حلهایی برای مسائل مبرم و روزمره دولتها. در مقابل، مسائل مورد توجه تصمیم‌گیرندگان حکومتی لاجرم مسائل آنی بوده و نه مسائل بلندمدت؛ دقیقاً همان‌طور که قدرت تصمیم‌گیرندگان در درون یک دولت با میزان نقش آنان در حل مسائل عاجل سنجیده می‌شود، برخلاف مسائلی که به سیاست‌گذاری بلندمدت مربوط بوده و بنابراین عملاً خارج از حوزه توجه مراکز نفوذ می‌باشند.

همانطور که ریچارد اسموک اظهار داشته است سیاست‌گذاران فی‌نفسه به میزان تکرار ترکیب خاصی از متغیرها در گذشته توجه اندکی دارند، مگر آنکه آن ترکیب در

زمان حاضر و به طور مبرم مطرح باشد^{۴۲}. بنابراین، به هیچ وجه تصادفی نیست که محققین درگیر تحقیقات بنیادی و نظریه پردازی و سیاست گذاران علاقه مند به مسائل فوری، غالباً علایق بظاهر متفاوتی داشته‌اند. بسیاری از تحقیقات روابط بین‌الملل احتمالاً برای سیاست گذاران غیر قابل فهم بوده و با علایق آنی آنها هم ارتباطی ندارند. اگرچه مشکل بتوان تأثیر تحقیقات روابط بین‌الملل را بر سیاست گذاران دقیقاً ارزیابی نمود، مع‌هذا سیاست گذاران از متون آکادمیک استفاده وسیعی کرده‌اند. بخصوص ایجاد حوزه‌ای فرعی در روابط بین‌الملل پیرامون امور استراتژیک یا مطالعات امنیت ملی و بین‌المللی، بویژه بازدارندگی و دفاع، به پیدایش متونی انجامیده است که سیاست گذاران نه تنها از آنها اطلاعاتی کسب کرده‌اند، بلکه همچنین به چارچوب نظری و فرضیات صریحی دست یافته‌اند که شکل دهی نیروهای هسته‌ای استراتژیک ایالات متحده بر آنها استوار بوده است. تکوین و مطالعه استراتژی، و وسیعتر از آن امور نظامی به میزان بی‌سابقه‌ای از حوزه حرفه نظامی به حوزه تحلیلگران و نظریه پردازان سیاست کشوری انتقال یافته است.

نتیجه بلند مدت تر تحقیقات بنیادی، از جمله نظریه پردازی و آزمایش، عبارت است از تکوین دانشی برای تبیین و شاید حتی پیش‌بینی الگوهای کنش متقابل متغیرهای سیاسی. بدین ترتیب شاید مثلاً بتوان در نهایت با قطعیت بیشتری شرایط ضروری برای همگرایی سیاسی در بافت ملی یا بین‌المللی را مشخص کرده و یا با عواملی دقیقتر، شرایط تکوین اشکال خاصی از منازعات بین‌المللی را تعیین نمود. اگر مطالعه نظریه روابط بین‌الملل به چنین تکاملی می‌رسید، به شناخت مهمترین پدیده‌های بین‌المللی مورد توجه محققین و ادامه نظریه‌های مهمی برای سیاست گذاران موفق می‌گشتیم. با آنکه پیگیری چنین شناختی از پدیده‌های بین‌المللی همچنان ادامه خواهد یافت، با این وجود این تحقیقات از موقعیت چندان خوبی برخوردار نخواهد بود. اگر اقامه و آزمایش نظریه‌هایی درباره پدیده‌هایی مانند همگرایی سیاسی یا منازعات بین‌المللی ممکن بود، در این صورت می‌توانستیم به مجموعه‌ای از قضایای شرطی یا پس-اگر* در رابطه با نیازهای محققین و سیاست گذاران دست یابیم. برای مثال، شناخت بیشتر شرایط اساسی همگرایی یا منازعه، شناخت نتایج جداگانه سیاستهای گوناگون را میسر می‌ساخت؛ چرا که سیاستهای گوناگون احتمالاً متضمن

• «If- then»

نتایج گوناگونی بودند و از آنجا که شناخت نتایج سیاست‌های گوناگون سیاست‌گذاران را به تغییر دادن متغیرهای اساسی نظریه و در نتیجه بی‌اعتبار ساختن خود نظریه هدایت می‌کرد، پیوند جدیدی میان نظریه روابط بین‌الملل و سیاست‌گذاری برقرار نمی‌گشت. این امر یکی از تفاوت‌های اساسی نظریه‌پردازی در علوم فیزیکی و طبیعی از یک طرف و علوم اجتماعی از طرف دیگر را نشان می‌دهد و آن اینکه در دوّمی موضوعات مورد مطالعه، یعنی انسانها می‌توانند با شناخت نظریه رفتاری خاصی رفتار خویش را تغییر دهند. بدین لحاظ، پدیده‌های سیاسی و اجتماعی اساساً با عناصر داخل یک لوله آزمایش متفاوت‌اند.

سیاست‌گذاری و نظریه روابط بین‌الملل

کلّیه متون روابط بین‌الملل، چه سنتی و چه معاصر، چه کیفی و چه کمی، متضمن فرضیات و استنتاجاتی‌اند که ممکن است برای سیاست‌گذاران مناسب باشند. تصمیمات سیاسی غالباً تحت تأثیر فرضیات سیاست‌گذاران می‌باشند ولو آنکه این فرضیات فقط تلویحاً اظهار شده و یا حتی اظهار نشده باشند. به صورت معترضه باید گفت که یکی از اهداف محققین در مطالعات روابط بین‌الملل عبارت است از تشخیص فرضیات و یا اصول نظریه روابط بین‌الملل خویش و یا تصمیم‌گیرندگانی که سیاست‌های آنها باید مورد مطالعه محققین و یا مورد ارزشیابی شهروندان قرار گیرند. این معرفت برای سیاست‌گذاران و محققین پویسهای سیاسی در تحلیل روابط بین‌الملل ضروری می‌باشد. همانطور که تریور تیلور اظهار داشته یکی از کارکردهای روابط بین‌الملل تکوین فرضیات و اصول روشنی است که تحقیقات و سیاست‌گذاری بر آنها استوار باشند؛ چرا که همه تحلیل‌های مربوط به مسائل روابط بین‌الملل و سیاست خارجی بر نوعی فرضیه مبتنی هستند^{۴۳}. به این دلیل باید فرضیاتی را که در تدبیر سیاست‌های عمده بر سیاست‌گذاران مستولی می‌باشند، مورد بررسی منظم قرار داد. برای شناخت فرضیات حاکم بر سیاستها، باید اظهارات سیاست‌گذاران و خاطرات رجال سیاسی را مورد تجزیه و تحلیل قرار داد. این فرضیات و سیاستها را باید با فرضیات و سیاستهای موجود در متون نظری روابط بین‌الملل تطبیق نمود.

ضروری است که به‌طور بسیار منظم پیوندی نزدیکتر میان متون روابط بین‌الملل، و بویژه متون نسل گذشته، و سیاست‌گذاری برقرار کنیم. به فهرست درآوردن و هماهنگ نمودن فرضیات، نظریه‌ها و یافته‌های اساسی مربوط به پدیده‌های بین‌المللی از میان

اظهارات سیاسی و متون روابط بین‌الملل، ارتباط تحقیقات آکادمیک را با نیازهای سیاست‌گذاران مستحکمتر می‌سازد. این فهرست به شناخت بیشتر موقعیت کنونی نظریه روابط بین‌الملل کمک کرده و حوزه‌های ضروری جدیدی را برای تحقیقات مطرح می‌سازد. این هماهنگی می‌تواند به شناخت نظریه‌های مستولی بر سیاست‌گذاران (چه صریح و ضمنی) و شناخت بهتر نظریه‌هایی از روابط بین‌الملل، که بیشترین تأثیر را بر تفکرات سیاست‌گذاران داشته‌اند، کمک کند.

نظریه‌پردازی در مورد آینده

از آنجا که جهت تعدیل سودمند تحولات باید قبلاً آنها را پیش‌بینی نمود، مهمترین مسئله برای «اعتبار» مطالعات روابط بین‌الملل ایجاد ابزارهایی مفهومی و روش‌شناختی جهت پیش‌بینی تحولات می‌باشد. مسئله افزایش سرعت تحولات در اثر وجود تکنولوژی، تقریباً در همه جا به یکی از مسائل عمده مورد توجه رهبران سیاسی و عموم مردم تبدیل گشته است. دگرگونی‌های کشورهای ملی و نظام بین‌المللی به خودی خود شناخت منظم‌تر و قطعی‌تر آینده را ضروری می‌سازد. در تکامل سیستمهای تسلیحاتی و نیز در سیاست‌گذاری، چه در امور خارجی و چه در حوزه داخلی، شناخت پیشرفتهای تکنولوژیک آینده از اهمیت قاطعی برخوردار است^{۴۴}. علی‌رغم آنکه این امر برای دولتها جهت درک ماهیت تحولات و دستیابی به وسیله‌ای برای تأثیرگذاری بر آنها ضرورت دارد، با این حال مسئله پیش‌بینی واقعاً دشوار است.

با وجود آنکه انسان قرنهای متمادی برداشتهایی از آینده ارائه داده است، با این حال ضرورت پیش‌بینی‌هایی منظم‌تر افزایش یافته است (ارائه اظهاراتی در مورد آینده با درجه‌ای از احتمال مانند یک پیش‌بینی هواشناسی مثلاً مبتنی بر احتمال ۳۰ یا ۶۰ درصد برای بارش باران یا برف). این مسئله حاصل دو عامل بوده است؛ یکی افزایش ضرب‌الاجل* برنامه‌ریزی سیاسی، افزایش پیچیدگی مسائل سیاست‌گذاران و افزایش فوریت امور؛ و دیگری افزایش ضرورت کنترل تأثیر تکنولوژی بر نظام سیاسی و تبدیل تکنولوژی از یک متغیر «مستقل» به یک متغیر «وابسته»، البته اگر چنین قیاسی در مورد نظریه روابط بین‌الملل جایز باشد. نتیجه این امر پیدایش «آینده‌شناسی» بوده است که درصدد «ابداع آینده» به وسیله پیش‌بینی‌های تکنولوژیک برآمده‌اند^{۴۵}.

* Lead-Time

اگر پیش‌بینی‌های تکنولوژیک با افزایش اطمینان در مورد آینده بتواند گزینش‌های قابل استفاده کشورها را مشخص کند، محاسبه دقیق‌تر ضرب‌الاجل و منابع لازم برای سیاست‌های مختلف را ممکن ساخته و بدین صورت توان نوآوری ما را افزایش می‌دهد. پیش‌بینی الگوهای آتی کنش متقابل متغیرها، و بویژه منابع، حداقل از زمان انتشار آثار توماس مالتوس در اواخر قرن هجدهم به بعد مطرح بوده است. در دهه ۱۹۷۰، مسئله پیش‌بینی و بویژه ارائه پیش‌بینی‌هایی نئومالتوسی در مورد آینده‌ای بظاهر مواجه با فشار جمعیت، کمبود منابع، و تحولات تکنولوژیک، مجدداً مورد توجه قرار گرفت.

فوریت مسائل نظام‌های سیاسی (اعم از پیشرفته یا کمتر توسعه یافته) و همچنین نیاز به یک حوزه تحقیق «معتبر» تر، احتمالاً به‌طور فزاینده‌ای ایجاد یک حوزه فرعی در روابط بین‌الملل به نام «آینده‌شناسی» را تشویق می‌کند. به هر حال در آینده پیش‌بینی‌های مستقیم لاقبل نادرست‌تر از گذشته نخواهند بود. مسلماً سؤالی که مطرح می‌باشد این است که کدام‌یک از گرایش‌های موجود در بافت کنونی، در آینده هم کارگر خواهند بود. چه نیروهای نوینی در شکل‌گیری آینده دخیل خواهند بود؟ حال که پیش‌بینی‌های اساساً مبتنی بر تعمیم زمان حال به آینده فی‌نفسه نارسا می‌باشند، آیا می‌توان برای آینده، نظام‌های بین‌المللی فرضی جایگزین و همچنین نظام‌های فرعی آنها را ارائه کرد؟ در این زمینه تخیل خلاق در مورد آینده و ایجاد فرضیه‌هایی در رابطه با متغیرها و کنش متقابل آنها با یکدیگر اهمیت زیادی دارد، در حالی که در حال حاضر به این امر احتمالاً توجهی نمی‌گردد. تکنولوژی‌هایی که در حال حاضر غیرقابل پیش‌بینی هستند می‌توانند چهره آینده را تغییر دهند؛ دقیقاً همانطور که تکنولوژی‌هایی که در یک قرن و یا حتی در ۵۰ سال قبل غیر قابل تصور بودند، چهره جهان اواخر قرن بیستم را عمیقاً عوض کرده‌اند. مشابه این الگوهای فرضی نظام‌های بین‌المللی در نظریه مبتنی بر قیاس وجود دارد. تعمیم گرایش‌های زمان حال به آینده هم به نوبه خود مانند نظریه استقرایی می‌باشد. بدینسان شناخت نیروهای متشکله جهان آینده مستلزم تلفیق پویای دیدگاه‌های استقرایی و قیاسی مربوط به آینده‌شناسی می‌باشد.

این امر بدین مفهوم نیست که نظریه‌های روابط بین‌الملل به چنان قدرت پیش‌بینی حتی در مورد پدیده‌های موجود خواهند رسید که تشخیص سیاست‌های جایگزین را تا حد زیادی ممکن سازند. تا هنگامی که به نظریه‌هایی با صرفه‌تر و موثق‌تر دست نیافته‌ایم، مسئله پیش‌بینی مستلزم رعایت متغیرهای بسیار می‌باشد. از این رو اگر از نظریه روابط بین‌الملل توقع قدرت پیش‌بینی بالا در موارد بسیار را داشته باشیم، این امر

حتی از قدرت پیش‌بینی نظریه‌های علوم فیزیکی هم خارج است. همانطور که مورتون کاپلان اظهار داشته است:

«موقعیت رفیع فیزیک نظری نوین مرهون آن است که این علم به مسائلی می‌پردازد که از ابزارها و فنون حل آنها برخوردار است. تازه این علم در صورت لزوم قاطعانه گستره خویش را محدود نموده است. این علم سعی نکرده است تا مسیر یک صندلی در حال حرکت، مسیر ذرات جداگانه یک نارنجک منفجر شده، و یا مسیر تک‌تک مولکولهای گاز داخل یک اتاق را پیش‌بینی کند. البته در مورد مثال اخیر قوانینی در رابطه با واکنش گازها در درجه حرارتها و فشارهای معین وجود دارند. اما این قوانین نه به عکس‌العمل ذرات منفرد گاز، بلکه به واکنش کلی توده گازها می‌پردازند. فیزیکدان نه به پیش‌بینی عام مسائل بلکه صرفاً به پیش‌بینی جوانب فیزیکی آنها می‌پردازد»^{۴۶}.

با این وجود، نظریه‌های گذشته به درجات مختلف متضمن پیش‌بینی‌هایی بوده‌اند که به میزانی متفاوت به شناخت دوره بعد از خود یاری رسانده‌اند. برای مثال، تحلیل مکیندر از تأثیر تکنولوژی وسایل حمل و نقل زمینی بر روابط قدرت در اوراسیا، و برداشت نیکلاس اسپایکمن از نظام بین‌المللی پس از جنگ جهانی دوم، نشانگر کاربرد ترکیبی از متغیرهای معین به منظور بررسی بسیار دقیق آینده می‌باشد. این متغیرها (آثار جغرافیا، منابع، و تکنولوژی بر توانایی‌های ملی) را می‌توان در تحلیل نیروهای متشکله جهان در اواخر قرن بیستم به کار گرفت. شاید تصادفی نیست که همزمان با افزایش اهمیت منابع و مسئله پیش‌بینی، مجدداً به تحلیل ژئوپلیتیک توجه شده است.

نقش نظریه هنجاری

در مرحله کنونی تکامل روابط بین‌الملل، تلاشهایی در جهت برقراری پیوندی میان نظریه هنجاری و نظریه تجربی—تحلیلی صورت گرفته است. علی‌رغم اختلاف نظر محققین علم سیاست در مورد مطلوبیت و موفقیت مطالعه غیرارزشی سیاست، این امر برای مدتی طولانی نظر آنان را به خود جلب کرده است. رودلف رومل یکی از بانیان برجسته نظریه کمی‌گرای علمی دهه ۱۹۶۰، در نیمه دهه ۱۹۷۰ چنین استدلال می‌کند که پویشهای علی رفتار انسانی با پویشهای فیزیکی متفاوت‌اند. وی بر این اعتقاد است که چون انسان «به لحاظ غایی تحت تأثیر اهداف خویش عمل می‌کند، آینده نه به ویژگی‌های علی محیط وی (مانند: مسافت، قدرت، جغرافیا، فقر، محرومیت، و عدم

توسعه)، بلکه به خود وی بستگی دارد».^{۴۷}

بدینسان رومل سؤالاتی اساسی در رابطه با تحقیقات علمی پیرامون رفتار بین‌المللی مطرح می‌سازد: برای مثال اینکه آیا می‌توان همچون مطالعه تعامل عناصر داخل یک لوله آزمایش، انسان را هم مورد مطالعه علمی قرار داد؟ در صورت غایت‌مندی رفتار سیاسی انسان، آیا تصور مطالعه غیر ارزشی سیاست متضمن تناقضی ذاتی نمی‌باشد.

تا پایان دهه ۱۹۶۰، این اعتقاد رو به قوت بود که اگر دانشمندان علم سیاست تنها به نظریه تجربی-تحلیلی توجه کرده و از نظریه هنجاری نسبتاً غفلت ورزند، حوزه‌ای را که به لحاظ تاریخی بسیار مورد توجه آنها بوده است نادیده می‌گیرند، به علاوه این دانشمندان از تعریف «زندگی خوب»^{*}، طراحی ساختارهای سیاسی، و ارائه معیارهایی هنجاری برای انسان در آینده‌ای آکنده از مسائل و مخاطرات فزاینده و بی‌سابقه غافل می‌مانند. مسائل عاجل ناشی از تأثیر تکنولوژی بر نهادهای سیاسی، تحولات محیط سیاسی به تبع ایدئولوژی و تکنولوژی، و آثار افزایش فشار افکار و تقاضاهای عمومی بر ساختارهای سیاسی موجود، همچنان توجه محققین روابط بین‌الملل، و به طور کلی علم سیاست را به نظریه هنجاری افزایش خواهد داد. با آنکه یافته‌های نظریه‌های تجربی-تحلیلی برای محققین علم سیاست و سیاست‌گذاران اطلاعات اساسی در بر دارد، ولی این نظریه‌ها هنوز بدرستی نهادهای سیاسی، رویه‌ها، و ارزشهای در خور جهان آتی را مشخص نساخته‌اند.

به نظر دیوید ایستون «انقلاب نوین» مابعد رفتارگرایی دهه ۱۹۷۰ به عنوان واکنشی نسبتاً دیالکتیکی در مقابل به اصطلاح انقلاب رفتاری دهه ۱۹۶۰ بر این استدلال مبتنی بود:

«۱. توجه به نیازهای جاری مهمتر از پرداختن به روشهای پیچیده می‌باشد؛ ۲. علوم رفتاری بر ایدئولوژی محافظه‌کاری تجربی مبتنی است؛ ۳. تحقیقات رفتاری انتزاعی بوده و از واقعیت فاصله می‌گیرند؛ ۴. دانشمندان علم سیاست باید دانش را در خدمت منافع عمومی جامعه درآورند.»^{۴۸}

این بررسی انتقادی به ارزشها، اهداف، و اولویتهای (در مورد حصول راه‌حلهایی

برای مسائل عاجل و دستیابی به اهداف و هنجارهای رفتاری برای نظامهای بین‌المللی (آنی) توجه دارد. همانطور که روزنو اظهار داشته است، در اوایل دهه ۱۹۷۰، در مطالعات روابط بین‌الملل یک «بحران اطمینان» به همراه نوعی بی‌ایمانی نسبت به «روشهای کند و پر زحمت علوم» به وجود آمد، و علت این امر آن بود که محققین در صدد برآمدند تا «برای کسب اعتبار به شیوه‌هایی توسل جویند که تا چند سال قبل آنها را بی‌اعتبار و واهی می‌دانستند.»^{۴۹}

در حوزه روابط بین‌الملل همواره بخشی از محققین به تکامل و تحلیل سیاست عمومی توجهی اساسی داشته‌اند. در مطالعات روابط بین‌الملل، در مراحل تخیلی و واقعگرایی آن به سیاست‌گذاری توجه بسیار شده است. طی نسل گذشته، محققین از یک سو کوشیده‌اند تا به این حوزه جهت‌گیری نظری بیشتری بخشند، و از سوی دیگر به روش‌شناسی هم توجه داشته‌اند. البته این امر بیشتر مکمل مطالعات مربوط به سیاست‌گذاری بوده است تا جانشین آن^{۵۰}. در واقع، مسئله ابداع فنون دقیقتری برای تحلیل سیاست عمومی بویژه در قالب تحلیل نظامها، به طور قابل ملاحظه‌ای مورد توجه بوده است^{۵۱}. هدف از این امر دستیابی به معیارهایی بوده است که به گزینش و ارزشیابی سیاستها و استراتژی‌های جایگزین و یا ترکیبی از آنها به منظور نیل به اهدافی معین کمک کنند. بدینسان سعی شده است تا با کاربرد فنونی مانند الگوهای ریاضی، بازسازی، و نظرخواهی کارشناسی، به راه‌حلهایی «مطلوب» و مرجح از میان جایگزین‌های مبتنی بر مضار و منافع نسبی دست یابند. مطالعات مبتنی بر مضار و منافع واکنشی بودند در مقابل سیاستهای مبتنی بر فرضیات تأیید نشده و آزمایش نشده، و عدم قطعیت پی‌آمدهای گزینشهای مختلف. نارسایی تحلیل نظامها در بررسی نیروهای نامعقولی چون کاریزما، ایدئولوژی، و تمایل بازیگران به اتخاذ استراتژی‌های پر مخاطره و یا کم مخاطره، به علاوه بی‌کفایتی آن تحلیل در توضیح فرضیات ارزشی تحلیلی، هر دو ضرورت ایجاد یک علم سیاست‌گذاری را چه در روابط بین‌الملل و چه به عنوان رشته‌ای مستقل یا «میان‌رشته‌ای»، مسجل می‌سازند^{۵۲}.

با افزایش احتمالی مسائل حادث‌سیاسی، برقراری توازن میان نظریه تجربی-تحلیلی و نظریه هنجاری از یک سو، و میان تحقیقات بنیادی و کاربردی از سوی دیگر ضرورت می‌یابد. نظریه هنجاری می‌تواند اهداف و اولویتهای جایگزینی برای نهادهای سیاسی و نیز اصولی برای آزمایشها اقامه دارد. نظریه تجربی-تحلیلی هم می‌تواند به شناخت انواع رفتارهای سیاسی لازم برای حصول اهداف مورد نظر کمک

کند.

به طور خلاصه همانطور که مطالعات روابط بین الملل از توجه کامل به نظریهٔ هنجاری در دههٔ ۱۹۲۰ به نظریهٔ تجربی-تحلیلی در دههٔ ۱۹۶۰ روی آورد، نسل جدید محققین روابط بین الملل هم در صدد دستیابی به نظریه‌هایی دربارهٔ مسائل چند بعدی جامعهٔ بین المللی بوده و در عین حال می‌کوشند تا به تبیین‌هایی گسترده و همچنین به قدرت پیش‌بینی دست یابند. بدین ترتیب آنها در واقع همان اهداف نسل‌های پیشین محققین نظریهٔ روابط بین الملل را دنبال می‌کنند، با این تفاوت که اهداف آنها گسترده‌ترین ترکیب علایق اساسی هر یک از مراحل نظریهٔ روابط بین الملل را در بر دارد، مرحله‌ای که نظریه روابط بین الملل از پیدایش خود در اوایل قرن بیستم تاکنون طی کرده است. بدینسان جستجوی نظریه و یا نظریه‌هایی مناسب با نیازهای این نظام بین المللی دائم در حال تغییر، همچنان ادامه دارد.

1. F.H.Carr, *The Twenty Years Crisis, 1919-1939* (New York: Harper & Row [Torchbooks], 1964), p.4.
2. See Kenneth W. Thompson, *Political Realism and The Crisis of World Politics* (Princeton: Princeton University Press, 1960); William T. R. Fox, *The American Study of International Relations* (Columbia: University of South Carolina Press, 1968), pp. 1-35.

۳. این امر بدین مفهوم نیست که محققین روابط بین الملل در هر یک از این مراحل متقابلاً علایقی انحصاری داشته‌اند، بلکه در هر یک از مراحل تکامل روابط بین الملل نیز می‌توان نمونه‌هایی از سایر مراحل را یافت.

۴. برای مطالعهٔ گرایش‌های جاری علم سیاست رجوع کنید به: David Faston, «The New Revolution: in Political Science», *American Political Science Review*, LXIII (December 1969), PP. 105-61.

از آنجا که مطالعهٔ روابط بین الملل با علم سیاست ارتباط نزدیکی داشته است، گرایش‌های روش‌شناختی، مفهومی، و ماهوی علم سیاست می‌توانند بر تکامل روابط بین الملل تأثیر گذارند، چنانکه اخیراً از چنین تأثیری برخوردار بوده‌اند.

5. James N. Rosenau, «The Restless Quest», in James N. Rosenau, ed., *In Search of Global Patterns* (New York: The Free Press, 1976), p.5.
6. James N. Rosenau, «Assessment in International Studies: Ego Trip or Feedback?», *International Studies Quarterly*, 18, No.3 (September 1974). p.344.
7. Donald J. Puchala and Stuart I. Fagen, «International Politics in the 1970s: The Search for a Perspective», *International Organization*, 28, No.2 (Spring 1974). 247.
8. See Andrew M. Scott, *The Functioning of the International System* (New York: Macmillan, 1967), pp.2-6.
9. See Inis L. Claude, Jr., *Power and International Relations* (New York: Random House, 1962), pp. 11-39; Ernst B. Haas «Balance of Power: Prescription or Propaganda», *World Politics*, v (1953), PP. 442-47.

10. See, for example, James N. Rosenau, ed., *Linkage Politics: Essays on the Convergence of National and International Systems* (New York: The Free Press, 1969); «Compatibility, Consensus, and an Emerging Political Science of Adaptation», *American Political Science Review*, LXI (December 1967), pp. 983-988; and Wolfgang F. Hanrieder, «Compatibility and Consensus: A Proposal for the Conceptual Linkage of External and Internal Dimensions of Foreign Policy», *American Political Science Review*, LXI (December 1967), pp. 971-82.
11. Donald J. Puchala and Stuart I. Fagen, op. cit. p. 247.

۱۲. برای نمونه جدیدتر این نوشته‌ها، رجوع کنید به:

Gabriel Almond, *The American People and Foreign Policy* (New York: Harcourt Brace Jovanovich, 1950). For a more recent example, of such literature, see James N. Rosenau, ed., *Domestic Sources of Foreign Policy* (New York: The Free Press, 1967).

13. T.S. Kuhn, *The Structure of Scientific Revolutions* (Chicago: University of Chicago Press, 1970), p. 92.

14. Arend Lijphart, «The Structure of the Theoretical Revolution in International Relations», *International Studies Quarterly*, 18, No. 1 (March 1974), 41-73.

15. *Ibid.*, p. 55.

16. John A. Vasquez «Statistical Findings in International Politics», *International Studies Quarterly*, 20, No. 2 (June 1976), pp. 171-218.

17. *Ibid.*, p. 207.

۱۸. برای مطالعه این بحث، رجوع کنید به:

Klaus Knorr and James N. Rosenau, «Tradition and Science in the Study of International Politics»; Hedley Bull, «International Theory: The Case for a Approach»; Morton A. Kaplan, «The New Great Debate: Traditionalism vs. Science in International Relations»; J. David Singer, «The Incomplete Theorist: Insight without Evidence»; Marion J. Levy, Jr., «Does It Matter if He's Naked? Bawled the Child?», in Klaus Knorr and James N. Rosenau, eds., *Contending Approaches to International Politics* (Princeton: Princeton University Press, 1969), pp. 3-110.

19. See Johan Galtung, «The Social Sciences: An Essay on Polarization and Integration», in Knorr and Rosenau, eds., op. cit., pp. 243-285.

۲۰. البته برای تعیین مسائل مورد تحقیق و نیز برای هدایت تحقیقات، به معیارهایی احتیاج است. به علت برداشتهای گوناگون از ماهیت نظریه و اختلاف علایق تحقیقاتی و روش‌شناختی محققین روابط بین‌الملل، چشم‌انداز دستیابی به توافقی در مورد این معیارها چندان روشن نمی‌باشد.

۲۱. واژه نظریه در حوزه روابط بین‌الملل به صورت مختلف به کار رفته است و در مورد ماهیت آن میان محققین اختلاف نظر وجود دارد.

22. See J. David Singer, «The Level-of-Analysis Problem in International Relations», in Klaus Knorr and Sidney Verba, eds., *The International System: Theoretical Essays* (Princeton: Princeton University Press, 1961), pp. 77-92.

23. Bruce M. Russett, «Apologia pro Vita Sua», in James N. Rosenau, ed., *In Search of Global Patterns*, op. cit., p. 36.

۲۴. برای بررسی بهتر حدود روابط بین‌الملل، رجوع کنید به:

E. Raymond Platig, *International Relations Research: Problems of Evaluation and Advancement* (Santa Barbara, Calif, Clio Press, for the Carnegie Endowment for International Peace, 1967), especially pp. 26-44.

۲۵. یوهان گالتونگ، یکی از محققین معاصر روابط بین‌الملل، چنین می‌گوید: «شاید بتوان گفت که ارتباط روابط بین‌الملل با علم سیاست مانند ارتباط جامعه‌شناسی با روانشناسی است: این ارتباط، گذاری است از مطالعه دقیق یک واحد به مطالعه ساختار کنش متقابل واحدهایی که پیوند این علوم مزدوج ضروری می‌سازند.»

- Johan Galtung. «Small Group Theory and the Theory of International Relations», in Morton A. Kaplan, ed., *New Approaches to international Relations* (New York: St. Martin's, 1968), p. 271.
26. See Walter Isard, in association with Tony E. Smith, Peter Isard, Tze Hsiung Tung, and Michael Dacey, *General Theory: Social, Political, Economic, and Regional* (Cambridge, Mass.: M.I.T Press, 1969).
27. See, for example, H. Ferguson, and Donald E. Lampert, Richard W. Mansback, Yale, *The Web of World Politics: Nonstate Actors in the Global System* (Englewood Cliffs, N.J.: Prentice-Hall, 1976).
28. See, for example, Zbigniew Brzezinski, *Between Two Ages: America's Role in a Technetronic Era* (New York: Viking, 1970); Victor Basiuk, *Technology, World Politics, and American Policy* (New York: Columbia University Press, 1977); Hans J. Morgenthau, *Science: Servant or Master?* (New York: American Library, 1972); Eugene B. Skolnikoff, *International Imperatives of Technology: Technological Development and the International Political System* (University of California International Studies, 1972); Hilary Rose and Steven Rose, *Science and Society* (Baltimore: Penguin, 1970); Ira Spiegel-Rosing and Derek de Solla Price, eds., *Science, Technology and Society* (Beverly Hills, Calif.: Sage, 1977).
29. See Richard C. Snyder, H.W. Bruck, and Burton Sapin, eds., *Foreign Policy Decision Making* (New York: The Free Press, 1963).
30. See Wolfram Hanrieder, op. cit., James N. Rosenau, «External Influences on the Internal Behavior of States», in R. Barry Farrell, ed., *Approach to Comparative and International Politics* (Evanston, Ill.: Northwestern University Press, 1966), pp. 27-92; James N. Rosenau, *Comparative Foreign Policy-Fad, Fantasy, or Field*.

مقاله‌ای که برای ارائه در کنفرانس کمیته سیاست تطبیقی در دانشگاه میشیگان در سال ۱۹۶۷ تهیه شده بود.

31. Charles F. Herman, ed., *International Crises: Insights From Behavioral Research* (New York: The Free Press, 1972). pp. 304-20.
32. See Geoffrey Kemp, Robert L. Pfaltzgraff, Jr., and Uri Ra'anana, *The Superpowers in a Multinuclear World* (Lexington, Mass.: D.C. Heath, 1974); See also Robert L. Pfaltzgraff, Jr., «The Evolution of American Nuclear Thought», in B. Mitchell Simpson, III, ed., *War, Strategy and Maritime Power* (New Brunswick, N.J.: Rutgers University Press, 1977), pp. 280-32.
33. Fritz W. Ermarth «Contrasts in American and Soviet Strategic Thought», *International Security*, 3, No. 2 (Fall 1978), 139.
34. See, for example, Robert T. Holt and John F. Turner, *The Methodology of Comparative Research* (New York: The Free Press, 1970).

۳۵. برای تحلیل گسترده تکنولوژی‌های تسلیحاتی جدید، غیر از سلاح‌های هسته‌ای، رجوع کنید به:

Geoffrey Kemp, Robert L. Pfaltzgraff, Jr., and Uri Ra'anana, eds., *The Other Arms Race: New Technologies for Non-Nuclear Conflict* (Lexington, Mass.: D.C. Heath, 1975).

۳۶. با این حال، دو کتاب وجود دارد که به سابقه پزشکی تصمیم‌گیران کلیدی پرداخته و برای مطالعه تصمیم‌گیری احتمالاً مفید خواهد بود:

Hugh L'Etang, *The Pathology of Leadership* (London: William Heinemann Medical Books, 1969); Lord Moran, *Churchill: Taken from the Diaries of Lord Moran. The Struggle for Survival. 1940-1965* (Boston: Houghton Mifflin, 1966).

37. Thomas C. Wiegale «Decision-Making in an International Crisis: Some Biological Factors», *International Studies Quarterly*, 17, No.2 (June 1973), 305.
38. See Thomas C. Wiegale, «Models of Stress and Disturbances in Elite Political Behaviors: Psychological Variables and Political Decision-Making», *Psychological and Political Leadership* (Tulane Studies in Political Science)

همچنین رجوع کنید به نوشته زیر از همان نویسنده:

«Physiologically Based Content Analysis: An Application in Political Communication,» in Brent D. Rupin, ed., *Communication Yearbook 2* (New Brunswick, N.J.: Transaction Books, 1978), pp. 423-36; «Health and Stress during International Crisis: Neglected Input Variables in the Foreign Policy Decision-Making Process», *Journal of Political Science*, III, No.2 (Spring 1976), pp.139-144.

39. Willard Fazan, «Federal Information Communities: The Systems Approach».

مقاله‌ای که برای مجمع سالانه انجمن علوم سیاسی آمریکا (در سپتامبر ۱۹۶۶) تهیه شده بود. به نقل از:

Davis B. Bobrow and Judah L. Schwartz, «Computers and International Relations», in Bobrow and Schwartz, eds., *Computers and the Policy-Making Community: Applications to International Relations* (Englewood Cliffs, N.J.: Prentice-Hall, 1968), p.9.

۴۰. باید اضافه کرد که برنامه‌های منطقه‌ای از کاهش بودجه دولتی متأثر بوده‌اند.

۴۱. برای مطالعه یکی از نقدهای اخیر پیرامون این متون و نیز یکی از تحلیلهای کیفی در مورد کنش متقابل فراملی و همگرایی در اروپا، رجوع کنید به:

Carl J. Friedrich, *Europe: An Emergent Nation?* (Boston: Little, Brown, 1969), pp. 24-25.

همچنین رجوع کنید به:

Oran R. Young. *Systems of Political Science* (Englewood Cliffs, N.J.: Prentice-Hall, 1967), pp. 60-62.

42. Richard Smoke, «Theory for and about Policy», in James N. Rosenau, ed., *op. cit.*, p. 191.

43. Trevor Taylor, «Introduction: The Nature of International Relations,» in Trevor Taylor, ed., *Approaches and Theory in International Relations* (London and New York: Longmans, 1978), p.3.

۴۴. همانطور که یکی از نویسندگان نیویورک تایمز اشاره کرده است: «به علت وجود زمان سبقت در ایجاد سیستمهای استراتژیک، تصمیمات امروز ما به میزانی قابل ملاحظه وضعیت نظامی و به تبع آن امنیت ما را تا پنج سال دیگر تعیین می‌کند. این امر ضرورت دوراندیشی و برنامه‌ریزی را مسجل می‌سازد.» نیویورک تایمز، (۱۹ فوریه ۱۹۷۰).

۴۵. پیش‌بینی‌های تکنولوژیک به سه نوع کلی تقسیم می‌شوند: اکتشافی، موردی، و هنجاری. پیش‌بینی «اکتشافی» تکنولوژی آینده را نویدبخش می‌داند به شرط آنکه روند پشتیبانی کنونی ادامه یابد. پیش‌بینی «موردی» به آثار احتمالی افزایش توجه به این یا آن «حوزه غامض» تکنولوژیک می‌پردازد. پیش‌بینی «هنجاری» اهداف مطلوب و امکانات تکنولوژیک را با یکدیگر تلفیق کرده و اهداف را اساس تخصیص منابع می‌داند.

برای دستیابی به این پیش‌بینی‌ها فنون بسیاری به کار رفته است. در این زمینه، فن همبستگی گرایشها و انواع آن (همبستگی گرایشها در حوزه‌های متعدد و مقایسه رشد حوزه‌های مختلف) بیش از همه به کار رفته است. یکی از فنون جدید برای نیل به پیش‌بینی‌های «شهودی» و نه آماری، روش «دلفی» است که شگرد نظرخواهی ماهرانه‌ای برای رسیدن به اجماع کارشناسی بدون مشاوره و مباحثه می‌باشد. تحلیل نظامها، مانند «ارزشیابی برنامه‌ها و فن تحقیقات» که ابتدا به وسیله نیروی دریایی ایالات متحده ارائه شد، بویژه برای پیش‌بینی موردی و اجرای «تحقیقات و توسعه» سودمند بوده است. و بالاخره، هدف الگوبردازی ریاضی و مفهوم «بازخوران» این است که به پیش‌بینی هنجاری جهت پیوند دادن اهداف دولت و صنعت به توانایی‌های تکنولوژیک کمک کند.

جامع‌ترین بردسی کلی پیرامون پیش‌بینی‌های تکنولوژیک عبارت است از Eric Jantsch, *Technological*

Forecasting in Perspective (Paris: OECD Publication, 1967) برای تبیین فنون پیش‌بینی رجوع کنید به:

Robert V. Ayres. *Technological Forecasting and Long-Range Planning* (New York: McGraw-Hill, 1969).

همچنین رجوع کنید به:

James R. Bright. *Technological Forecasting for Industry and Government: Methods and Applications* (Englewood Cliffs, N.J.: Prentice-Hall, 1968).

برای مطالعه جنبه ادبی و نظری این جریان رجوع کنید به:

Bertrand de Jouvenel, *The Art of Conjecture*, trans. N. Lary (New York: Basic Books, 1967); Herman Kahn and A.J. Wiener, *The Year 2000: A Framework for Speculation* (New York: Macmillan, 1967); Dennis Gabor, *Inventing the Future* (New York: Knopf, 1964), and Daniel Bell, ed., *Toward the Year 2000: Work in Progress* (Boston: Houghton Mifflin and the American Academy of Arts and Sciences, 1968); Neville Brown, *The Future Global Challenge: A Predictive Study of World Security, 1977-1990* (New York: Crane, Russak, 1977).

46. Morton A. Kaplan, «Problems of Theory Building and Theory Confirmation in International Politics», in Klaus Knorr and Sidney Verba, eds., *The International System: Theoretical Essays* (Princeton: Princeton University Press, 1961), p. 7.

47. R.J. Rummel, «The Roots of Faith», in James N. Rosenau, ed., *In Search of Global Patterns. op. cit.*, p. 30.

48. David Easton, «The New Revolution in Political Science», *American Political Science Review*, LXIII (December 1969), 1052.

همچنین، ایستون از اولین کسانی بود که به انقلاب رفتاری در علم سیاست پی برد. در این زمینه رجوع کنید به:

David Easton, *The Political System: An Inquiry into the State of Political Science* (New York: Knopf, 1954), especially pp. 37-125

و نیز از همان نویسنده:

A Framework for Political Analysis (Englewood Cliffs, N.J.: Prentice-Hall, 1965), pp. 6-9.

49. James N. Rosenau, «Assessment in International Studies: Ego Trip or Feedback?» *International Studies Quarterly*, 18, No. 3 (September 1974), p. 346.

۵۰. به عنوان مجموعه مقالاتی توسط محققین معطوف به ارتباط علوم اجتماعی با سیاست عمومی در دوره پس از جنگ جهانی دوم، رجوع کنید به:

Daniel Lerner and Harold D. Lasswell, eds., *The Policy Sciences* (Stanford: Stanford University Press, 1951).

برای یک بررسی جدیدتر رجوع کنید به:

Norman D. Palmer, ed., *A Design for International Relations Research Scope, Theory, Methods, and Relevance*

تک نگاری دهم، آکادمی علوم سیاسی و اجتماعی آمریکا (اکتبر ۱۹۷۰). بویژه صص ۲۷۴-۱۵۴.

51. Charles J. Hitch and Ronald N. McKean, *The Economics of Defense in the Nuclear Age* (Cambridge, Mass.: Harvard University Press, 1963); Ronald McKean *Efficiency in Government through Systems Analysis* (New York: Wiley, 1958); Raymond A. Bauer and Kenneth J. Gergen, eds., *The Study of Policy Formation* (New York: The Free Press, 1968); Harold Lasswell, «Policy Sciences», in *International Encyclopedia of the Social Sciences* (New York: Macmillan and The Free Press, 1968), pp. xii, 181-89.

52. See Yehezkel Dror, *Analytical Approaches and Applied Social Sciences* (Santa Monica, Calif.: The RAND Corporation, November 1969); monograph.



پروژه نگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی